

اطلاعیه اندکی پیش از ضربات (اخیر) آماده شد. در آن، نتایج تئوریک و عملی مبارزه با روشنفکران خرده‌بورژوا فرمولبندی شده بود: رویکرد به مشسی تاریخی پرولتاریا و سازماندهی خود برای انقلاب نشان می‌داد که مشی سیاسی حاضر (گروه‌ها و سازمان‌ها) و سازمان‌یابی‌های حاضر در تناقض کامل با آن (نتایج) قرار دارند، و نه تنها در مقابله با ارتجاع ناتوانند، بلکه در یک دوران انقلابی، تنها، میانجیگری شکست‌کرده‌اند و کلیه عناصر پیشرو را به انحطاط می‌کشند؛ تا آنکه جریان امور بر خود آنان فائق می‌آید و آنان را در برابر حقارت خود قرار می‌دهد. نیروی میانه‌ی، در برابر تناسب نیروهای حقیقی به زائده‌ای سپری بدل می‌شود.

الته این نتایج نابهنگام نیستند و تازه، بعد از ختم محنه برملانده‌اند. حتی تنها، بیان صرف جریان امور نیستند. می‌توان به یک دوره مباحثات رجوع کرد، تا سیر اختلاف و شکل‌گیری گرایش بر روی این نتایج را نشان داد^(۱).

در "وحدت با سانتریزم؟" (اسفندماه ۱۳۵۹) گفته می‌شد: "سازماندهی که برپایه‌ی فعلیت انقلاب نباشد، انقلابی نیست. حال، مغالزه با آن کسانی آغاز شده که خود به مغالزه با حکومت دل خوش داشته‌اند. این گرایش است که بر شکست انقلاب بنا شده است. سازش ایدئولوژیک، مقدمه‌ی سازشکاری طبقاتی است."

در "اختلافات ما" (۲۴ فروردین ماه ۱۳۶۰)، "نقد اخلاق سیاسی ریویزیونیسم" بیان شد که از لحاظ سیاسی به نوسان ما بین انقلاب و ضدانقلاب می‌گسرد (سانتریزم) و راه را بر مبارزه تئوریک می‌بندد. "مسئله‌ی گرهی یک سازمان انقلابی پرولتری، در وحله‌ی نهائی، مسئله گرهی کل جنبش است. پس، مسئله‌ی وحدت که اخیراً مطرح شده است، دقیقاً می‌باید با کل جنبش حقیقی توده‌ها پیوند داشته باشد. زیرا، آزمون حزبی، در وحله نهائی، آزمون خود توده‌هاست. اگر چنین است، تمامی مباحثات ما در این باب می‌باید علنی شود." در این باره سکوت کردند. زمان دیگری (یک ماه پیش از کنگره) باز به همین موضوع بازگشتیم. در برابر ما گفته می‌شد: "رفقای مخالف... مدت‌های مدیدی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند و برای علنی شدن نظرات خود مبارزه‌ای را دامن نزدند." (نامه هیئت اجرایی به اعضاء). مسا در

"چگونه مبارزه‌ی ایدئولوژیک را بحلو سوق دهیم" نوشتیم: "حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی دفاع از نقطه نظرات خود را جدی نگرفتند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان از سر مبارزه آشکار و وسیع می‌پزند. ما اختلافات را روشن کردیم. ما وسط گود آمدیم. اما صدائی برنخواست. گفتند، مسئله وحدت خاتمه یافته تلقی می‌شود. ما در عرصه پرسنل پیرو شدیم و آنان در عرصه اتوریته و اکنون، ما را به حدی نبودن متهم میکنند. حساب کنیم و کنترل کنیم چه کسانی جدی نبوده‌اند. ما در اختلافات ما نشان دادیم که آنان فاقد روح انتقادیند. آنان نمی‌خواهند مبارزه تئوریک را علنی کنند. آنان سنجش سود و زیان خود را مقدم بر مبارزه واقعی قرار می‌دهند. رفقا! ما سر ایستگاه مبارزه علنی حاضر شدیم اما شما نیامدید." در هر دو نوشته مفهوم گرایش و حق‌گرایش را بسط دادیم. در "اختلافات ما" ضرورت بولتسمن مباحثات را طرح کردیم.

در "بحران انقلابی" (اردیبهشت ماه ۱۳۶۰) دیدگاه "بنیاد قانونی" نقد شد (تجلی ایمن دیدگاه در "نامه سرگشاده به مجلس شورای اسلامی" است). "شماره این است: عدم طرح باکسانی که از قانونیت برای کاشتن تخم تردید و لاتبیدی در مبارزه انقلابی توده‌ها یا حتی بازداشتن بی‌درنگ آن سوء استفاده میکنند. رمز پیروزی در ساختن رهبری انقلابی با کفایت نهفته است. یعنی "حل پرولتری بحران انقلابی مستلزم ساختن رهبری انقلابی با کفایتی است که تضادهای لحظه‌ای را بدرستی ارزیابی کرده آگاهانه در جریان امور دخالت کند. برای اینکار، بیش از هر چیز می‌باید با آن گرایش جنگید که بشیوه بگذارد ببینیم چه میشود چسبیده است و چندان تمایلی به بیرون آمدن از بلاتکلیفی ندارد."

در "برله انقلاب" (خرداد ماه ۱۳۶۰)، تناقض مشی سیاسی (سازمانها) و موضوع رهبری انقلابی پرولتاریا مطرح شد: بلاتکلیفی و بی‌لیاقتی رویه‌های دیگر آن مشی بودند. پایه‌های نظری ساختن رهبری انقلابی با کفایت طرح شد؛ و لزوم تفکیک انقلابی و غیر انقلابی^(۲).

در "وضعیت جدید و وظائف جدید" (اواصل تیرماه ۱۳۶۰)، به چشم انداز جنگ داخلی پرداخته شد. اگر وضع سازمان، پایه نیمه قانونی سازماندهی‌اش و عجز و گنجی‌اش در برابر ارتجاع ادامه یابد، سهم خود را در شکست جنبش توده‌ای ادا کرده است. "یک انقلاب درونی می‌باید"^(۳).

"قطعیت انقلاب" (تیر - مرداد ۱۳۶۰)، گامی پیشتر برداشت. "چشم‌انداز جنگ داخلی گشوده شده است". حال، "وضعی برزخی پدید آمده است: آرامش موقت برای تدارک توا، که خود نقطه بحرانی یک انقلاب است. لحظه‌ای که همه گرایش‌های سیاسی درجه

نزدیکی و دوری خود به توده ها و طبقات اجتماعی را بیان خواهند کرد؛ یا عامیانه تر، آنچه از مردی و زوردارند. در این عرصه، تنها گرایشهای طبقاتی لب به سخن می‌کشایند و جریان امور چه بسیار فرقه‌ها را که بر زمین نمی‌زند یا پرتاب نمی‌کند. در این میان، "چه‌هنوز به مبارزه" سیاسی طبقاتی یا نهاده است چنددستگی و انشقاق در آن، نه در مضمون اقتصادی انقلاب که در گرایش‌های متضاد روشنفکران نهفته است. چنانکه بمنزله، زلزله‌نگار مجموع منافع طبقاتی جامعه، خود به صف‌آرایی شبه طبقاتی دست زدند و از انقلاب تا انقلاب، از منتهی علیه راست تا ماوراء چپ، مجموع تمایلات متضاد را بیان کردند. مسائلی را که پیش کشیدند، نه پیش از همه در جهت پاسخ‌گویی به انقلاب بلکه اصولاً در جهت ارضاء روشنفکرانه بود - و همین، در شرایط نیمه قانونی مابعد قیام، موجب تقویت و تراکم مرکز (مانداب) در چپ شد که مشخصه اصلی آن، برآله انقلاب بودن در گفتار و بلا تکلیفی سیاسی - عملی است. فقدان خط سیاسی آزمون‌شده در پراتیک انقلابی، پراتیک انفعال سیاسی در حین بلند پروازی‌های تئوریک، تزلزل تئوریک در حین عمل‌زدگی، بی‌اعتنائی به زندگی واقعی هنگامی که دخالت در جریان امور مطرح بود، دنباله - روی از آن هنگامی که هسته مستحکم و ثابت قدم حیاتی است. آرمان‌نگرانی برای آرمانی کردن خود فرقه، فقدان آرمان زنده در مبارزه واقعی، تقدم فرقه‌گرایی بر وحدت طلبی، تقدم وحدت فرقه‌ها بر وحدت طبقاتی - انقلابی، تقدم قراردادهای و اصول ویژه بر مبارزه طبقاتی، و پشت‌پا زدن به همان قراردادهای و اصول با هر چرخش در مبارزه طبقاتی، تبعیت از لحظه کنونی، و باری حضور غایب در جریان امور، بی‌یلان چپ غیرانقلابی است. چپ انقلابی، بدون تفکیک خود از آن بدون تجدید سلاح خود، قادر به ارائه رهبری متشکل با کفایت نخواهد بود، بدون تفکیک خود بمشابه حزب عمل انقلابی از مرکز بمشابه باشگاه بحث، قادر به غلبه بر ضعف خود نخواهد بود. "به سهم" روشنفکران در شکست انقلاب پرداخت. اما "این شکست فعلیست

انقلاب نخواهد بود. این شکست مانداب یا چپ غیرانقلابی است که می‌باید کنار گذاشته شود. و چپ انقلابی، با انتقاد مداوم از خود، همچنانکه فعلیت انقلاب همانا انتقاد مداوم انقلاب است، با به دور ریختن مبرده ریگ فرقه‌گرایی، وبا حرکت بر زمین استوار، راه خود را در این بی‌فوله خواهد گشود.

"درباره‌ی پوپولیزم تشکیلاتی" (۶ شهریور ماه ۱۳۶۰)، به بسط مفهوم چپ انقلابی و غیر انقلابی - پرداخت (۴). "شناخت این ساخت ایدئولوژیک تشکیلاتی و مبارزه برای نفی انقلابی آن، بطور عام برای جنبش طبقه کارگر و بطور خاص برای انقلابیون حرفه‌ای کار - گران پیشرو که در صفوف سازمان ما مبارزه می‌کنند، دارای اهمیت تعیین کننده می‌باشد. در غیر این صورت

چپ انقلابی در درون تشکیلاتی که به هیچ وجه تشکیلات مبارزه نبوده بلکه تنها کاریکاتوری از مبارزه را در خود منعکس می‌کند، دچار سرگیجه گردیده و تمام مبارزات، فداکاری‌ها و رزمندگی‌ها، با دعاوی پرولتری در نهایت، آب به آسیاب سازش طبقاتی خواهند ریخت. "در ضمن"، شرایط کنونی در حقیقت مراحل آخر طی این روند است و بنا به آنچه گفته شد می‌توان آنرا بحران در پوپولیزم تشکیلاتی نامید... اگرچه حاکمیت پوپولیزم، عناصر بسیاری را در مبارزه طبقاتی مردود کرد و به همین جهت ضربات جدی بر پیکر چپ انقلابی وارد آورده است، اما شرایطی نیز برای رشد چپ انقلابی ایجاد کرده که از این شرایط باید بیشترین استفاده را نمود. باید هرچه دقیق‌تر و وسیع‌تر به توضیح علل و ماهیت کاستی‌ها و طرح برنامه عمل انقلابی پرداخت... برنامه‌ی عمل نمی‌تواند تنها به طرح خطوط عام بسنده کند. می‌باید هرچه بیشتر به جزئیات پرداخت و شیوه‌ی برخورد انقلابی به مسئله امکانات را بیان داشت. بنابراین گذشته از بررسی مسئله استراتژی و تاکتیک انقلابی و مسئله چشم - انداز، طرح استراتژیک و تاکتیکی تشکیلاتی (و برنامه‌ها) استحالته آن) به شکلی فراسازمانی باید عرضه گردد. خطت فراسازمانی این برنامه، آن را به برنامه فراکسیون انقلابی چپ بدل می‌گرداند.

برای مباحثات ماقبل کنگرس، "مسائل - مشاخره" (آبان ماه ۱۳۶۰) آماده شد تا در برابر موج تسلیم طلبی، گرایش خلاف آن را پیش برد. اگر چه دوره ماقبل‌کنگره را حذف کردند و نوشته را به میزانی محدود و بعد از کنگره پخش کردند) این قدمی بود برای اظهار گرایش انقلابی به صورت یک برنامه (۵) در همان اولین بحث خود در کنگره گفتیم: "د و راه وجود دارد. یکی راه سازشکاری طبقاتی است که هم اکنون بر سازمان مسلط است و دیگری راه مارکسیزم انقلابی یعنی راه انقلابی طبقه کارگر... این گرایش (سازشکاری) است که مانع حل بحران رهبری پرولتاریا شده و تکلیف با آن می‌باید یکسره شود."

"ترازنامه و چشم‌انداز" سرانجام این دوره بحث بود. "این موضوع انتقادی است که با دست گذاشتن به ریشه‌ی بحران، انهدام نظری آن و قرارگرفتن در وضع جدید، خود نیز سپری می‌شود. یعنی از طریق مباحثات محک نمی‌خورد، همانا با نشان دادن جنبه سازمانده و عملی خود، انتقاد به ترازنامه را به چشم‌انداز انتقادی تبدیل می‌کند. "این چشم‌انداز"، تنها با جدائی قطعی (تئوریک، عملی و تشکیلاتی) از واقعیت وارونه به دست می‌آید. یعنی جرخش به صنعت، سازمانده‌ی پیشگام کارگری مستقل از روشنفکران خرده‌بورژوا، و درگیری عملی در جنبش کارگری تحت برنامه انقلابی. (کلیه نسخه آن در ضربه چاپخانه به تاراج رفت)

* * *

"اطلاعیه" نه تنها نتیجه عملی این دوره را بیان می‌کرد. بلکه هم خود ناشی از اوضاع عملی بود. "اطلاعیه" که این اوضاع را ترسیم می‌کرد، از نتایج آن برکنار نماند. رفقای که حامل (فکری و عملی) آن بودند، از پای درآمدند. از دست رفتن پیشقدمان، تاخیر در ارائه مباحثات و ناپودی تقریباً کلیه امکانات نتایج بلافاصل این ضرباتند. علاوه بر این، ارتجاع بطور غیرمستقیم هم ما را آماج ضربات خود کرده است: شرایط تخطئه و تخریب روحی و اخلاقی تسهیل شده است. در این هنگام، شکاکان سر برمی‌آورند، از آن جهت که از انقلاب و کار انقلابی روی برتابند. پیشداوری آنان، مافوق هرگونه سیاستی قرار می‌گیرد. با به رخ کشیدن انحطاط، بی تفاوتی سیاسی خود را به عنوان آخرین کلام سیاسی ادا میکنند و بدان می‌بالند. اگر تاریخ، با محک‌کوتاه نظری سنجیده می‌شد، اینسان رد پائی از خود به جای می‌گذاشتند. در این هنگام، مفتریان سر برمی‌آورند تا کار ارتجاع را تکمیل کنند: با تخطئه و هر وسیله دیگری ما را از میان بردارند (اندکی پیش از ضربات بود که علیه رفقای "چاپ و توزیع" که در معرض کشتار ارتجاع شدند، نوشتند: "درون سازمان را از پلیدی های وجود آنان پاک کنیم." (۶) ارتجاع این کار را برای آنان کرده است و می‌کند).

در تحلیل نهائی، همه وزن ارتجاع به روی‌شانه های یک اقلیت کوچک انقلابی سنگینی می‌کند. نسل انقلابی و حقیقی سازمان، از لحاظ جسمانی، ضربه خورده است. برغم آن، وظائفی که پیش روی خود نهاده بود، برای همه انقلابیون که عزم خلاف جریان قهقرا رفتن را بر گزیده‌اند، به مثابه مایه اصلی خواهد بود. ایسن مایه که در کار شکیبای و جدی جهت سازماندهی خود برای انقلاب خلاصه می‌شود، در عین حال طلیعه احیاء سنست بلشویکی خواهد بود.

آشکار است که در این راه، این گرایش مواضع خود را علناً پیش خواهد برد. می‌باید به همسازی در طراز جدید، با کلیه افراد و گرایش‌هایی که وظائف حقیقی را در برابر خود نهاده‌اند، جهت‌گیری کرد. همبستگی نه برسرنام، همانا بر سر مطلب.

* * *

اطلاعیه

طنین خفه‌گیر شده، یک انقلاب پرولتری، کوشی فرونشسته است. در برابر جنگ داخلی که توسط هیئات حاکم تعمیم یافته، مقاومت توده‌ای و انقلابی به چشم نمی‌خورد، در عین حال که امکانات عمل انقلابی توده‌ای از میان نرفته است. جنگ داخلی که هیئات حاکم را در برابر جامعه، و جامعه را در برابر سرنوشت تاریخی خود قرار داد نشان داد که تنها، نیروی اجتماعی قادر به داوری صحنه نبرد است. سرمایه یک نیروی اجتماعی است و کار نیروی خود را فقط از تعداد و تشکیلات می‌گیرد. در یک دوره، کار در پشت‌ظاهر برادری همگانی و رهبری ربانی، اعتصاب عمومی را سازمان داد و پایه‌های مقدم سازمان یابی توده‌ای را پدید آورد. روشنفکران اما، با اتکاب تشکیلات ویژه خود به افتراق (تقسیم سیاسی گروهی در جنبش کارگری) دامن می‌زدند، و با تکیه بر فعالیت ویژه خود، به جای آنکه بنیاد این فعالیت بر مبارزه طبقاتی قرار گیرد، در نبرد میانجی‌گری می‌کردند. اکنون تراژدی این میانجی‌گری، فروکشیدن جنبش توده‌ای و انقلابی، و شکست تاریخی خود میانجی‌گری است. در برابر موج جدیدی که زیروزیرشان می‌کند، خموشانه انتحار را برگزیده‌اند؟ و خود را با عدم آمادگی توده‌ها تسلی می‌دهند. حتی ارتعاش عصبی بمب‌ها قادر به تغییر این وضع نیست؟ و حتی قربانیان بی‌شمار بزرگان جانی یاس، وازدگی، و انفعال غلبه نمی‌کند. پس، از آن "پرافتخار" چه مانده است جز غبن و غرور جریحه دار شده که حتی تسلی خاطر نمی‌یابد؛ و "انتظار" یا آرزوی تغییر وضع، که یکبار دیگر در نقش قهرمان ظاهر شوند و یکبار دیگر برده‌ی شکست را بازی کنند دیگر سپری می‌شود. جسارت‌شان، نه دیگر عنصری از مبارزه انقلابی، همانا رویه دیگر ترس و بی‌آرامی شان است که البته فقط در منازعات شخصی نمودار می‌شود. منازعاتی که در همه گروه‌ها و ائتلافها جان می‌گیرد و راه تسلیم طلبی، وادادگی و سازشکاری را می‌کوبد. "سرداران" مبارزه توده‌ای، جنگ فرقه‌ای و تن به تن را قراول می‌روند. جسارت انقلابی که فرو می‌نشیند و ترس و یاس که سر بر می‌آورد، جسارت تخطئه همای پنهانی و نیرنگ قوت می‌گیرد. به نام "انقلاب" در پیله های کوچک خودشان، "کودتاهای کاخی" برپا می‌کنند، با اخراج ها و تصفیه های مداوم سازمانی بار وری تخطئه در خاک سترون روشنفکران وارونه.

رویه‌ی دیگر، نتایج خود انقلاب است. انقلاب، با بیرون کشیدن توده از لجه‌ی شرایط برده‌وار زندگی، با وارد کردن عنصر غیر عادی در عادت روزمره‌شان و با درگیر کردن تجربی آنان در عمل سیاسی، آنان را تغییر داد. تا آنجا که خود، ابتکار

جهت ساختن کمیته های عمل سازمان دهیم (مصوبه کمیته مرکزی) ، یعنی آنگاه که با برنامه ی جدی روبرو شدند که با گرانجانی خستگی شان سازگار نبود ، به تکاپو افتادند و زیر مصوبه زدند (باز ، با جنجال های عصبی ، مدعی شدند که در جلسه ی قبل در حالت طبیعی و عادی نبوده اند) . چه بیهوده است کلنجار با آنان که خود حتی ، خود را جدی نمی گیرند . اگر تمایز این برگردان وارونه ی جنبش را با مظاهر واقعی (گرایش ها و امکانات واقعی) نادیده بگیریم ، به راه پیشداوری و بدکرداری افتاده ایم - به وارونه ی راه واقعی .

راه واقعی ؟ چشم پوشی از " میراث " مظهر منافی آن است و جنبه ی مثبت آن سازماندهی خود برای انقلاب است .

میراثی که دیگر سیری شده ، خود ، نیروی مخرب تاریخی می شود . زیرا با انحطاط اخلاقی خود حامل یاس ، بی اعتمادی و بدبینی است . همه گرومبندی ها ، به مثابه " پدیده های مصنوعی " ، مادام که می خواهند موفقیت خود را حفظ کنند ، به کارکرد اداری و نظامی روی می آورند . در دوره ی " قانونی " ، تا آنجا که ممکن بود به گردآوری نیرو پرداختند و آن را تحت سلسله مراتب ویژه ای سازمان دادند . جدائی بالابو پائین ، مظاهر " حق " و " وظیفه " حامل عنصر اولیه ی سیاست (سلطه - انقیاد) است . " بالا " مظهر روابط عاطفی ، پایدار و مبتنی بر امتیاز ، و " پائین " ، توده ای که بنا به نیاز و تمایل رهبران وابسته به موقعیت اجتماعی سازمان می یابد (کمیته های کارگری ، دموکرا - کراتیک ، دانش آموزی ، . . .) . هیچ پیکره ای ، در خود ، کل گروه را منعکس نمی کند ، یا بیانگر روح جمعی نیست . در انفعال درونی ، کمیته ی مرکزی نقش ویژه ای می یابد تا کل گروه را بازسازی کند و منطبق بر نیاز خود کند . تا آنجا که بر کل مسلط است می تواند یکایک بخش ها را مطیع خود کند و حتی کاریک کمیته را بخواباند . از آنجا که حیطه ی اطلاعش وسیع تر است ، می تواند برتری خود را بر آگاهی های فردی نشان دهد و حتی از آن وسیله ای برای ارباب بسازد . مثلاً " به این مناظره که همین چندی پیش اتفاق افتاد توجه کنید . (۷)

(الف - نشانه ی کمیته مرکزی یا غالب آن ، ب - یکی از پیکره های تشکیلات) :

الف - شما خود سرانه تصمیم گرفته اید و به وظیفه ی خود عمل نکرده اید .

ب - پاسخگوی خودسری های شما ، اما ، کیست ؟ بی توجهی شما جان بسیاری را به مخاطره افکنده است . کی پاسخ می دهد ؟ آیا شما به وظیفه ی خود عمل کرده اید ؟

الف - کمیته ی مرکزی می تواند تا کنگره ی بعدی سر تشکیلات را به سنگ بزند . در آن هنگام ، ما پاسخ خواهیم داد . به چه حقی شما باز خواست می کنید . حال

مستقیم شان را ظاهر کردند ، تمایل باطنی شان را به انقلاب اجتماعی آشکار کردند . مقدم بر " فریضه " رهبران کمیته های اعتماد ساختند و در مقابله با رهبران ، که در پی سندیکا بودند ، شورا های کارخانه را پی ریختند . آنان ، تنها از طریق تناسب نیروها کنار زده شده اند و نه به خاطر شرایط اجتماعی . هیات حاکم ، با تعمیم جنگ داخلی ، پیش از همه سازمان یابی های توده ای (شوراها) را کنار زد که از پیش پراکنده بودند و جنبش کارگری را به مثابه یک وحدت ارگانیک بیان نمی کردند . و آنگاه تروریزم ، به مثابه واکنش روشنفکران خرده بورژوا ، مظهر عدالت خلقی قلمداد شد که می باید چشم انداز جنگ داخلی را تعیین کند . این شیوه ، نه بر واقعیات عینی (طبقات و توده ها) اتکاء داشت و نه بخشی از روند سرنگونی انقلابی بود . رهبران ، در پی دولت های " موقت " خود بودند . و توده ها که تنها در روند سرنگونی انقلابی به قدرت مستقیم خود وقوف می یابند ، زیر حرقه های کورکننده ی سببها هرچه بیشتر نسبت به این قدرت بیگانه شدند . لیکن تجربه و آگاهی این دوران یکسره بر باد نرفته است . حامل آن ، پیشگام کارگری ، لایه ای از طبقه ی کارگراست که از طریق خود مبارزه ی واقعی به این سطح ارتقاء یافته است ، حس اعتماد را در میان توده ی کارگران برانگیخته است و ظرفیت ادامه کاری ، آمادگی تعالی آگاهی و سازماندهی دارد . در آن ، نیروی حقیقی کارگران تجلی می کند که هرگاه سازمان بیابد ، عمل هماهنگ و متحدی را در پیش بگیرد ، سرنوشت جنگ داخلی را تعیین خواهد کرد .

پس ، شکست جنبش توده ای فقط یک ناهنگامی در عمل تاریخی توده هاست ، در همان حال که انقلاب پرولتاری فعلیت دارد . روشنفکران خرده بورژوا ، در اولی سهیم بوده اند ، در همان حال که سد دومی اندو پس آنگاه محکوم به شکست تاریخی و اخلاقی ؛ این شکست را وقفه در عمل توده ای (را نمیتوان به پرولتاریا نسبت داد . نه شرایط اجتماعی انقلابی ، در مقیاس توده ای

از میان رفته است ، و نه امکان سازماندهی کارگران پیشرو حول وظیفه ی مرکزی سرنگونی انقلابی . چندان که این تمایز پوشیده می ماند ، پیشداوری زنده می شود ، امید به کار جدی از دست میرود ، انفعال عمومی دست میدهد و تک جوش های عصبی ترور هم آنرا کامل میکند . چنانکه ، آنانکه در کنگره بر تصویب قطعنامه های خود ، به هر نحو (حتی با جارو جنجال) ، پای می فشردند تا " به میان توده ها بروند " و رکلام جوغه های رزمی ، کانسون های پارتیزانی و کمیته های اعتماد " را دلیل زنده و فعال بودن خود می انگاشتند ، در این چندماه تنها به جاروب کردن (حذف برخی از کمیته ها و قطع تماس ها و اخراج ها) پرداخته اند و سر کار جدی هم ندارند . وقتی هم پذیرفته شد که کمیته های کارگری را ، ما ، در

آنکه ما ، می‌توانیم هر تصمیمی در مورد شما بگیریم .
ب- شما از حق انحصاری خود می‌گوئید . حال آنکه در
یک تشکیلات انقلابی ، هیچ حق ویژه‌ای وجود ندارد . تا
کنون ما در کار کوتاهی نکرده‌ایم و بسا باری بیش
از ظرفیت مان برداشته‌ایم . اما هرگاه به آن می‌نگریم ،
همه خرده‌کاری هابود ، یا کارهایی جدی که منتها از سوی
شما جدی گرفته نمی‌شد . دیگر این وضع نمی‌تواند ادامه
یابد .

الف- شما مشکل های خود را برجسته می‌کنید . گوئی ، فقط
خودتان دچار آنید ، همه جا مشکل هست ، باید شکلی بود که
نیستید .

ب- ما ناشکیبانه نبوده‌ایم . ورنه می‌باید سر به بیابان می -
گذاشتیم ، از آنچه کرده‌ید . همین که باز خواهان نظم دادن
به کارها هستیم ، خود نشان شکیبائی ماست برای این
کار می‌باید کمیسیون رسیدگی (کنترل) به کار بپردازد
و قضایا را واری کند . نه ولنگاری ، نه خودسری .

الف- حال که کمیسیون می‌خواهید ، ما می‌رویم .
(نتیجه : تعلق بر تا زمانی که حرف خود را پس بگیرند و
اظهار پشیمانی از نکرده خود بکنند) .

برای رهبری ، نیروی " واقعی " ش در آپارات ها
(دستگاه ها ، ابزارها ، امکانات) تجسم می‌یابد و چنان
بیگانگی افراد و آپارات ها باز تولید می‌شود که حتی
اهرم های تشکیلاتی برای تهدید و ارعاب به کار می‌رود .
هنگامی که گروه با ضربه‌ی خارجی (پلیسی) روبرو می‌شود ،
برای حفظ بالا مقدم بر گسل تشکیلات ، و حفظ آپارات
مقدم بر افراد قرار می‌گیرد . نوعی تجزیه‌ی درونی پدیدار
می‌شود (ضربه‌ی داخلی) که انعکاس آن به صورت عدم
اعتماد دو جانبه ، تحلیل همبستگی و بی‌تفاوتی نسبت به
وحدت گروهی است . نه آئین‌نامه‌ی اعتماد در بی‌فغانه و نه
وسا ئل ارعاب قادر به دفع بلا نیستند - خود مظهر این
بیگانگی و به تکلم درآمدن آنند .

در این صورت ، ما با تمایز افراد به خوب و بد
سر و کار نداریم . در ورای افراد ، گروه به مثابه پدیده‌ی
بیگانه (و از این رو ، تصنعی) به چشم می‌خورد که سلسله
مراتبش ، کارکردهایش و رسومش به صورت عناصر اضافی
یا تحمیلی درمی‌آیند . خود گروه بندی مانع شکل گیری
داخلی این تفکیک (انقلابی و غیر انقلابی) می‌شود . چنان
که حتی رفقای انقلابی در کمیته‌ی مرکزی و مراکز بیکر ه
ها قادر به ایفای نقش انقلابی نیستند . مادام که
" گروه بندی " (قلبی) فرض می‌شود ، هیچ کار جدی‌ای
صورت نمی‌گیرد - نه آموزش واقعی و نه فعالیت واقعی .
بیشتر ، نوعی تنگی نفس ظاهر می‌شود که امید به کار
واقعی را از افراد سلب می‌کند . امیدهای جزئی هم
بی‌فایده‌ی خود را نشان می‌دهند . (چنانکه در جلسات
کمیته‌ی مرکزی ، برغم مخالفت ها ، هر چیزی بحث می‌شود .
اما آنچه مقرر می‌شود ، همواره بر خلاف انتظار است)
نوعی گم‌گشتگی احساس می‌شود که اگر به آگاهی درآید ،
همانا حرکت آگاهی به خود بیگانگی است .

در آغاز ، این آگاهی به صورت منفی است . یعنی
هنوز خود را در برابر موقعیتش می‌نهد و از آن چشم
می‌پوشد . افرادی که از موقعیت خود می‌برند ، یعنی به
جای درگیری درونی از سکان موقعیت خود ، موقعیت خود
را به مثابه متعین از گروه کنار می‌گذارند ، هنوز اما
وضع خود را تعیین نکرده‌اند . آگاهی‌شان هنوز خلطت
جمعی ندارد . پس هر کنار کشیدن ، برش از خود به
مثابه روشنفکر خرده بورژوا نیست . انقلابی بی‌مصرف ،
دیگر (یا هنوز) انقلابی نیست . وادادگی و تسرس
شاید ، نشانه‌ی آن باشد ؛ یا عصیت آتشین فردی ، که
به هنگامی خود انگیزه پایان می‌پذیرد ، فرو می‌نشیند .
فقط برگزیدن از محیط سابق ، سازمان دادن خود برای
انقلاب ، و قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعالیت انقلاب
پرولتری بدان آگاهی و اراده‌ی جمعی می‌بخشد و خود ،
خلطت خود را به مثابه روشنفکر نفی می‌کند .

پس تنها هنگامی که انقلابی راه واقعی را تعیین
می‌کند ، بطور واقعی برش قطعی را انجام می‌دهد . البته ،
در شرایط واقعی ، آنچه بطور منطقی وحدت دارد ، به چشم
نمی‌خورد ، یا ظاهراً مرعی نیست . زیرا ، برش نه یک
خانه تکانی است و نه انتقال از یک گروه به گروهی دیگر .
تنها چیزی که در کل ، به روشنی ، می‌توان گفت ، همانا
انحطاط تاریخی و اخلاقی روشنفکران خرده بورژواست و
ضرورت شکل گیری گروه بندی جدید . یعنی دوره‌ی حاضر یک
دوره‌ی انتقالی است . تا جایی که این مفهوم هم بطور
عام ، باقی می‌ماند ، بیانگر چیزی نیست . زیرا می -
توان آن را در حدی گسترده تر ، به مثابه بحر ان
تاریخی رهبری پرولتاریا ، بکاربرد . حتی می‌توان
آن را تحریدی ثابت قلمداد کرد و لحظه‌ی حاضر را همانا
نمونه‌ی واقعی در انطباق ایدئولوژی دانست که وارونه‌ی
واقعیت است و نه نقد واقعیت وارونه .

به جای آن ، حرکت آگاهی به خود بیگانگی به سان
عمل و فعالیت زنده پدیدار میشود . آنان که از " میراث "
بر می‌کشند ، و به جنبش کارگری روی می‌کنند ، در همان
حال خود را به مثابه پیشگام کارگری یا انقلابی
حرفه‌ای سازمان می‌دهند . بحث (دیگر نه چون بیهوده
گوئی) همانا خلطتی روشنگر دارد . درگیری در فعالیت
عملی (نه چون کارنامه‌ی امتیاز) همانا خلطتی رهائی
بخش دارد . انقلابی در قیاس با طبقه سرنوشت جداگانه
ای نمی‌بیند . به هر جا که کارگری سراغ دارد ، یا
به هر جا که کارگران هستند ، می‌رود و کار جدی وثابت
قدم را پی می‌گیرد ؛ هسته های سوسیالیستی برپا می‌کند
(مداخله در جنبش کارگری ، جنبش توده‌ای جوانان و
زنان ، . . .) ؛ نشریات محلی و محفلی (محافل
کارگری) پدید می‌آورد ؛ در راه سازماندهی پیشگام
کارگری قدم بر می‌دارد (کمیته‌های عمل) ؛ قدم به
مداخله‌ی واحدی با نقشه از طریق نشریه‌ی سوسیالیستی سراسری
می‌نهد که همه‌ی افراد ، گرایش‌ها و محافلی را که جهت
سازماندهی گروه بندی طرز جدید جهت گیری کرده‌اند متحد

می‌کند ، که آموزش (ثئوریک ، سیاسی و تشکیلاتی) را پیش می‌برد ، که در بحث درون جنبش کارگری مداخله میکند ، و خط خود را : (۱) فعلیت انقلاب پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا ، (۲) سرنگونی انقلابی دولت و استقرار جمهوری شوراهای کارگران ، دهقانان و سربازان ؛ (۳) سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی ، سازماندهی کمیته های عمل کارگری و سازماندهی کار نظامی در شرایط جنگ داخلی - قرار می‌دهد . مدعیان ، بسا اصول فرقه‌ای خود کنار می‌روند ، و انقلابیان ، کار ترویج ، تبلیغ و سازماندهی را پیش می‌برند . شکاکان ، تنبیل‌ها و ناشکیبایان به تدریج کنار می‌روند (و تا جایی که ممکن است می‌باید کنارزده شوند) . به خستگی که از پس کنجکاوی روشنفکرانه پدید می‌آید ، نمی‌باید توجه کرد . نسبت به لاقیدی می‌باید سخت گیر بود . ما بر سنگفرش ، خوش خرام ، گام نمی‌زنیم . مادت‌های همدیگر را گرفته و از میان با تلاق رد می‌شویم . ایسن چیزی است که می‌باید خاطر نشان شود . سازمان انقلابی نه‌شئی آرمانی ، همانا خود فعالیت انقلابی است که سازمان می‌یابد . اگر این فعالیت دائمی است ، پس انتظار بی‌مورد است . هیچ دستی از غیب بیرون نخواهد آمد . برای نشریه ، بناگاه ، مینروا از مغز ژوبیتر بیرون نخواهد آمد . تردید در باره نیروی واقعی ، بی‌شک به فاجعه ختم می‌شود . جسارت واقعی ، همانا ، اراده‌ی ساختمان گروه بندی جدید است بدون چسبون و چرا .

* * *

اکنون ، دیگر ، تجربه‌ی کار واقعی مهم تر از سخن گفتن درباره‌ی آن است . جزئیات ، در خود جریان عمل ، روشن خواهد شد . اشتباه ممکن و حتمی است . مهم ، با فشاری بر روی حقیقت اصلی (انقلابی) است .

کاظم - الف . ر - ح ۱۲۳ سفندماه ۱۳۶۰

* * *

سازمان دادن خود برای انقلاب ، همان قرار دادن بنیاد فعالیت خود بر فعلیت انقلاب است . این ، اما ، هنوز ویژگی جنبش پرولتاریائی را بیان نمی‌کنند . هنوز ، ما بین پیشگام کارگری و پیشگام انقلابی (مارکسیست) تمایز بطور واقعی بارز است . پس ، از لحاظ تشکیلاتی عملی دوتنوع سازماندهی پدید خواهد آمد : یکی ، سازماندهی انقلابیان که نه تنها سطح معینی از آگاهی انقلابی را برخوردارند ، بلکه هم جهت‌امحا طبقات سازمان می‌یابند ؛ دیگری ، سازماندهی پیشگام کارگری که تجربه‌ی لازم برای آگاهی طبقاتی انقلابی را جذب کرده است و حاضر به اتخاذ روش انقلابی است در لحظه کنونی ، کمیته های عمل کارگری در خور این نوع اخیر سازماندهیند تا تدارک اعتصاب عمومی کنند ، ذهن توده‌ی کارگران را نسبت به لزوم آن بیدار کنند ، مقدمات عملی آن را پی ریزند (حتی ، آنجا که ممکن است ، اعتصاب‌های آزمایشی کوتاه مدت برپا کنند) ، برای هماهنگی خود در عمل دست به کار شوند ، و در برابر فشار (اخراج ، زندانی کردن ، خیرچینی ضرب و شتم) مقابله‌ی متحدی را سازمان دهند (حتی تهدید و ارباب ، ترور و تخریب - ایجاد هسته های مسلح) .

کار انقلابی ، سازماندهی خود در عین مداخله از

بازگردیم .

گوئی ، پیش از تجربه ی " کار واقعی " می باید تجربه ی دیگری هم می کردیم .

' تثبیت ' ارتجاع ، نه فقط با به رخ کشیدن خود به مثابه یک دارودسته ی مسلح تالانگر ، بلکه هم با متلاشی کردن انقلابیونی که مظهر استمرار کار انقلابی ند ، میسر می شود . رشته های سازمان یابی پیشرو به افراد عناصر انقلابی بدل می شود . فقر اخلاقی ، ذهنی - گرائی پلیسی و امپریزم اعمال زور (خصال خسرده بورژوازی روشنفکر) از جانب دیگری کار ارتجاع را تکمیل می کنند . سردرگمی ، و نومیدی نسبت به ظرفیت انقلابی توده ها سر بر می آورد . تردید نسبت به " کار واقعی " ، تردید نسبت به انقلابیون حقیقی را برمی - انگیزد . توطئه های کوچک و بزرگ رخ می دهند و محفل هایی در طلب ارضاء ' نهاد ' ی که تاکنون نهفته بوده شکل می گیرند .

پیشگام کارگری ، که یک دوره را با فرقه گرائی تحمیلی سپری کرده ، پراکنده و حتی متلاشی است ، که در تناقض ظرفیت و محدودیت شورا های کارخانه از پای در آمده و حال راه به سوی کمیته های عمل نبرده هنگامی که به این صحنه ی مجازی می نگرد ، غریزه اش او را به برکناری از آن می خواند ، بی اعتمادی اش او را دستخوش بی تفاوتی می کند و به جذب شدن در توده ی کارگران بر می انگیزد .

پس ، ما نه با مقدمات همانا با نتایج یک دوران روبروئیم - تعمیم ارتجاع . اگر سرکوب جسمانی ، که هرگونه قانونیتی را در تناسب نیروها از میان برده رویه ی ظاهری آن است ، نتایج حقیقی آن را می باید در انحطاط اخلاقی و فکری جستجو کرد ، یعنی در قعر وجدان غیر تاریخی خرده بورژوازی که بر تفکر عمومی یسا " عقل سلیم " حاکم است . اعتماد زود باورانه ی دوران قبلی اش به ناباوری عمومی حاضر نسبت به سرنوشتش بدل شده است . فاجعه ای که به دوره ی یائسگی بانهاده است .

پس ، در جنبش همگانی هیات حاکم حقیقی هست . وقتی که به احتضار عمومی مینگرد ، یا جهالت و فر و مایگی خود را ، به نحوی دیگر ، در جامعه و در میان " دشمنان "ش بازی می یابد ؛ یا در می یابد که در سرکوب یک اقلیت انقلابی ، که از میان انحطاط رهایی می کند ، تنها نیست ؛ شرکاء خود را ، که برای پاک کردن " پلیدی های وجود آن " از یکدیگر سبقت می گیرند ، باز می شناسد ؛ در " فرهنگنامه ی افترا " ترجمه ی منافق و مفسد را به سازمان شکن و بریده می یابد ؛ گوئی ، " دفع فساد به افسد " می شود . عملیات ' قهرمانانه ' ی اخراج ، سلب امکانات و تخریب وضع

امنیتی را به خرسندی استقبال می کند . و آن گناه ، " رسالت " تحکیم ارتجاع را قطعی می یابد .

پس ، آیا دیگر مایه ای برای کار انقلابی جدی باقی مانده است ؟ حقیقت فوق ، اما ، تنها همین جدی بودن را اثبات می کند که با روح ولن گاری ، بی ارادگی و بی - خردی ناسازگار است . آموختن - که هرگز از قوی ترین دشمنان ، اگر قدرت آنها با نیازهای تکامل تاریخی در تضاد باشد ، هراس نباید داشت ؛ که اگر نقشه ها و برنامه های ذهنی ، بنا به آهنگ عینی یعنی دیالکتیک مبارزه ی طبقاتی باشد درنگ نباید کرد ؛ و آنکه خود را تنها می یابد خود تنها مظهر جمعی آهنگ تاریخی توده هاست و دوام خود راتنها در خلاف جریان قهقراشی تنزل اخلاقی ، عفونت فکری و گنجی سیاسی رفتن اثبات خواهد کرد . حتی اگر این و آن کنار بروند ، یا غریق شک و ارتداد و سست عنصری خود شوند ، آنکه ثابت قدم می ماند ، تاریخ حقیقی را برشانه های خود یا سه روی استخوان های خود برپا خواهد دید .

بدین گونه ما بدین " تجربه ی دیگر " می نگرییم . ضربات اخیر تنها نشان " ربوده شدن " مصمم ترین و فداکارترین رفقای ما نیستند . سهم آنان تنها به صورت قربانی ارتجاع نیست ؛ همانا در خلاف جریان قهقراشی رفتن است و سرسپردگی به کار انقلابی .

آیا نمیتوان بدان پرداخت ؟

* * *

مفتریان از بازنگری به این تجربه بیم دارند . در آن ، آنان سهم خود را می بینند . ناسازگاری حقیقت با تمایل آنان ، به جای آنکه در آنان روح انتقادی برانگیزد ، گرفتار وهم شان می کند و به دام تخطئه و انتقام شان می کشد . انتظار از خودشان هنگامی که بر آورده نمی شود ، دلواپسی های مذبحخانه برای حفاظت خود سر بر می آورد . دیگر چه باک ، اگر نیرنگی هم در کار باشد ، یا اگر حقایق را وارونه جلوه دهند ، یا اگر این و آن را پایمال کنند . آنان خود را صرفا پشت ' ابهت ' تشکیلاتی مخفی می کنند که داغشان کرده اند ؛ پشت نام و پشت ادعا . مغری که گوئی برای غلبه بر تناقض وضع شان کافی است .

اما ، این تناقض در اصل ، در شکاف مابین مشی سیاسی آنان و مشی تاریخی پرولتاریا قرار دارد . هر چه کم تر این دو مشی باهم همراستا باشند ، مردود بودن مشی شان توسط رویدادها آشکارتر می شود . و هرچه بیشتر در معرض انتقاد قرار بگیرند ، پیاده کردن آن از طریق مجراها و اقدامات کل تشکیلات دشوارتر می شود ، و بناگزی به تحمیل آن توسط معیارهای تشکیلاتی و از بالا می گروند . وقتی که دیگر خود تشکیلات فرو می یابد و به عناصر اولیه ی متضاد خود تجزیه می شود ، خود مظهر موقعیت تشکیلاتی ، ابهت و افتخار می شوند تا بر احساس حقارت خود فائق آیند . گوئی ، هیچ اتفاقی نیفتاده است . کل این تناقض و این " فاجعه " را آنان

یاس و سرخوردگی ندارند . برای آنکه موضوع را احسا-
سای تر جلوه دهند ، ما یوس ها را عصیانگر کردند .
" عصیان خرده بورژوازی ، عصیان ناشی از نومیستی
روشنفکران خرده بورژوازی که تاب تحمل مبارزه ی سخت
و دشوار را ندارند . اینان " در عمل نومیست و در مانده
می شوند و راه انفعال یا انتحار را در پیش می گیرند ."
اینان ، " امروز عملا " خانه نشینی را توصیه می کنند ."
(برخی رفقای شمارش حتی خانه ای نداشتند . در مورد ما
هم وضع بهتر نیست .) اینان " در عمل ، از هر بی عملی ،
بی عمل تر از کار درآمدند . " اینان حتی " اندکی
وجدان انقلابی " ندارند ، چرا که " هنگامی که از
ایدئولوژی انقلابی خبری نباشد ، از وجدان انقلابی نیز
خبری نیست . " خلاصه کنیم : انفعال ، یاس ، سرخوردگی ،
درماندگی ، انتحار ، عصیان خرده بورژوازی ، بی عملی ،
خانه نشینی ، فقدان وجدان انقلابی .

البته ، موضوع ، فقط بر سر رفقای شمارش نبود .
خود بهانه ی مقصودی دیگر بود . نوشتند : " ممکن است
مطرح شود که این نمونه های فردی را نمی توان به کل
این گرایش بسط داد . اما رفقا چنین نیست . " این
نمونه فقط ، " نخستین تجلی آشکار پراتیک ضد تشکیلاتی
و سازمان شکنانه ی گرایش است که هر چند در سطح جنبش
کمونیستی جهانی پدیده ای کاملا شناخته شده است . . ."
پس ، بایک تیر دوشان زده اند . چگونه می باید
با گرایشی مبارزه کرد که از " اختلافات ما " تا " مسائل
مورد مشاجره " وجهی نظر خود را بسط داده ، در هر گام
روشنگری کرده است ؟ حتی قادر به سرهم کردن یک بحث
متقابل نشدند . رفیق جلالی می نوشت : " می پرسیم : مگر
نه اینکه صحت نظرات رفقای که به آنها چپ می گویند ،
در تمامی زمینه ها حداقل در این شش ماهه به اثبات
رسیده است ؟ چپی که بتواند وقایع را بدرستی پیش
نگری کند و در این رابطه رهنمودهای مشخص استراتژیک
نیز بدهد چپی لنینی است . البته رفقا ایمن را
نخواهند پذیرفت که چپ وقایع را بدرستی پیش نگری
کرده است اما کافی است به مدارک و نوشته ها رجوع
کنید . " (" درباره ی پیوپولیسم تشکیلاتی ") البته
این مدارک و نوشته ها همیشه مکتوم می ماندند تا از
آنها رونویسی شود . در هر کاری که اندکی روشنگر
بوده ، همان اندک سهم ما بوده است که باز به اعوجاج
ایدئولوژیک می آلودند . مثلا ، در همان آغاز سرداد
ماه (۱۳۶۰) بحثی در " هیئت تدوین برنامه " در گرفت .
ما از چشم انداز جنگ داخلی ، سخن می گفتیم . وظائف
جدید ارائه می کردیم (نوشته های : برله انقلاب ،
بحران انقلابی ، . . .) می گفتند : اما " بایست به
بنیاد قانونی بهاداد " . نامه ی سرگشاده به مجلس
نوشتند و کل کار و بحث خود را بر سر مساله " دوران "
بردند (هر چه دورتر ، بهتر) . چند روز بعد ، تاجب و
جوش مجاهدین را دیدند ، برای آنکه از قافله عقب
نیافتند ، به " چپ " چرخش کردند . بحث ما را سرسری

مرور کردند و با شعار مجلس مؤسسان به " میدان "
آمدند و بعد جوخه های رزمی را مطرح کردند . به همان
گونه که یک شاگرد تنبیل علم فیزیک ، مظهر بطلان آن
علم نیست ، رونویسی یا تقلب تشویریک آنها هم به بطلان
بحث ما دلالت نمی کند . آنان به هیچ رو " چشم انداز جنگ
داخلی " را دریافتند و برای آن هم " آماده " نبودند ،
می خواستند سهمی در " پیروزی " مجاهدین بیابند . و حال
از " آغاز حرکتی بی موقع از سوی سازمان مجاهدین "
(" علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم ") سخن می گویند ، چرا
که سهمی نیافتند . بدتر ، ناتوانی خودشان بر ملا شد .
چگونه می باید با گرایشی مبارزه کرد که دست کم
از این گونه شائبه ها بدور است ؟ و عرض و طول بیسواگ
وتنگ نظری شان را بخوبی اندازه گرفته است ؟ در برابر
کلیدی مباحثات ما حتی یک کلمه !

حال ، با وارونه جلوه دادن اقدام " شمارش "
می توانستند کل گرایش را پایمال کنند . آنان همه ی
رنج زدگی ها و مشکلات رفقای شمارش را هم چون " مکافات "
طبیعی تلقی می کردند . گفتند : " ما میتوانیم سر تشکیلات
را حتی به سنگ بزنیم " . به سنگ هم زدند . گفتند :
" ما می توانیم شمارا اخراج کنیم " . اخراج هم کردند .
آنان به هر رو می باید اخراج می کردند تا راه تصفیه
کل گرایش را بگشایند .

پیش از آنکه مسائل ، بدرستی ، بازرسی شوند ،
اخراج کردند ؛ از آن رو که خود این مسائل پوشیده
بمانند نمی باید آیا کمیسیون کنترلی به واری کلیه
مسائل بر می آمد ، کلیه نظرات را گرد می آورد و به تشخیص
حقیقی امکان می داد . رفقای شمارش خواهان کمیسیون
کنترل شدند . البته از کسانی خواهان آن شدند که حتی
نام آن را ننشیده بودند . در آغاز رم کردند . سپس
هنگامی که " طبیعی " بودن آن را دریافتند (در احزاب
بوروکراتیک هم ، حتی ، این کمیسیون هست) ، بهانه
گرفتند . گفتند : " فعلا " شما اخراج شوید ما خودفکری
برای این کمیسیون می کنیم " . رفقای شمارش نوشتند :
مدت ها طرح مشکلات و اختلافات که به صدها رسیده است
تحمل همه ی بی مسئولیتی ها ، که مسئولیتش مستقیما
متوجه کمیته ی مرکزی است ، و مقابله با بی نظیاتی
ها ، بی توجهی ها و ولنگاری ها ، اینک ثمره ی خود را
در تعلیق ما آشکار کرده است . کمیته ی مرکزی مدعی
است که میتواند مابین دوکنگره ، حتی سر تشکیلات رابه
سنگ بزند ، هر تصمیمی بگیرد و فعال مایشاء سرنوشت
یکایک ما و سرنوشت کل سازمان باشد . ولایت فقیهی که
به یک ضرب اخراج کند و یا به یک ضرب تصمیم بگیرد .
ما که از پیش ، در برابر ثغوری و سیاست سازشکار ،
روح انفعال و شکست طلبی آن قد علم کرده بودیم ، از
لحاظ تشکیلاتی هم در تعارض افتادیم . به همان گونه که
ما به سیاست شکست طلبی آن گردن نمی نهیم ، به روح نامصم
والیان فقیه امر که تنها در خراب کردن روح و راه ما
مصمم بوده اند ، گردن نخواهیم نهاد . تعلیق ما بدو ن

بررسی اختلافات طرفین و خودسرانه صورت گرفته است. هرگاه این خودسری ادامه یابد، انحطاط مطلق کسب تشکیلات باروبر قطعی آن خواهد بود. ما که تعلیق چند نفر را در برابر انحطاط عمومی توسط رهبران علی السویه می دانیم، با تاکید بر سنت لنینی، طرح زیر را برای روشن کردن مسائل پیش می کشیم:

الف: می باید بلادرننگ یک کمیسیون کنترل تشکیل شود به بازرسی مسائل طرفین بهر دوازده و آنگاه کل بررسی را در اختیار تشکیلات قرار دهد.

ب: کمیسیون کنترل می باید کلیه ستمگری های کمیته مرکزی (امنیتی، تشکیلاتی و عملی) را تا لحظه کنونی مورد بررسی قرار دهد.

ج: ما خود را مؤظف می دانیم که کلیه مسائل مورد مشاجره را مورد بررسی قرار داده، وارد بحث با کمیته مرکزی شویم. در صورتی که به طرح کمیته کنترل پشت پا زده شود، آنگاه یک بحث عملی را به ماتحمل خواهند کرد.

پیروزی با ماست.

چاپ و توزیع ۱۸ اسفند ماه ۱۳۶۰

یاسخ همان بود: فعلا می باید اخراج می شدند. برای رفقای شمارش، اما، اخراج خود موضوعی علی السویه بود. آنان دوکار را پیش روی خود نهادند: یکی واری چگو-نگی چرخش به صنعت، دیگری مهیا شدن در بحث علنی. در هر دو پیش هم می رفتند. چنانکه وظایف کار کارگری را روشن کردند و قدم های عملی برداشتند. در ضمن، مقدمات بحث را آماده کردند. به آنان گفته شد: "با آنکه اخراج ید، فعلا نگهداری شمارش را برعهده گیرید. زیرا سلاح ها و امکانات سازمان در اینجا است".

کار نگهداری شمارش را هم پذیرفتند. با آنکه هر لحظه منتظر ضربه بودند. اینان هم آنان بودند که "ترسو"، فاقد وجدان انقلابی و "سرخورده" نامیده شان بودند. دیدیم، چگونه دفاع از "امکانات سازمان" را برعهده گرفتند. در درگیری که ساعت ها طول کشید، هربرکه ای که رد پائی به جای می گذاشت از میان بردند، چند پاسدار را به خاک غلتانند، تا آخرین گلوله را به کار بردند و جان سپردند. مهر عمیق آن رفقا، در سینه های انقلابیون های خواهد داشت. آنان خود مایه وجدان انقلابی بودند.

عمل آنان خود مظهر جدیت یک انقلابی است. گرچه "بی عمل تر از هر بی عمل"، "منفعل"، "درمانده" و "خانه نشین"، می خوانندشان. آنجا که پای "افتخار" خود در میان بود، "تولید" و "توزیع" کار را پیش می کشیدند تا سایر بخش های تشکیلات را مرعوب کنند. درکنگره با غرور گفتند: "ما بطور منظم کارچاپ و توزیع کرده ایم". در بیلان کمیته موقت برایین بالیدند. چاپ ۸۰ شماره کار و کل توزیع آن، اما، برعهده رفقای شمارش بود. مدام در معرض تعقیب و دستگیری بودند. بی خانه و فاقد کمترین امکانات بودند.

(این "خانه نشینان"، و بازم اینان بودند که "بطور منظم چاپ و توزیع" را پیش می بردند. انبارداری می کردند، اسلحه جاسازی می کردند، شمارش می کردند، صافی می کردند، و... از این نوع "بی عملی ها".

ترس، از ناتوانی و حقارت برمی خیزد؛ چنانکه شرایط گوئی به صورت یک نیروی فوق طبیعی جلوه می کند، آنکه حتی یک قدم عملی بر نمی دارد منتها دیگران را به ترس و انفعال متهم می کند، مانند کسی در تارتاریکی می ماند که از ترس عرق کرده است منتها سوت می زند. برنامه ی کار کارگری ما را پس زدند. "فرمان دادند" که کارنظامی تعطیل شود. ارتباطات را به حداقل رسانده اند و همه ی آنان را که قابلیت سازمان یافتن دارند به حال خود رها کرده اند. کمیته هایی را منحل کرده اند (ازبالا بی آنکه گفتگوئی کنند) و... از این نوع "عملیات قهرمانانه".

رفیق خشایار را به ترس متهم کردند. می باید، در این باره از آنچه گذشته نگفت؟

رفیق کاظم را هم گفتند: "دیگر کار اوتمام شد! دیگر - چرا که از پایه ریزی چاپ تا تدارک کنگره او پیش قدم بود و انکار نمی توانستند کرد. زندگی او از سال ها حیات سازمان تفکیک ناپذیر بود. او را دیگر "درمانده" تلقی کردند که "میل به خانه نشینی دارد" اولین رفیقی، اما، که از ضربات باخبر شد، بی - در بیخ در راه دفع آن کوشید، و بی پروائی کرد، هم او بود. و در همین راه سرسپرد.

"رفیق کاظم، اسکندر دیگری است". (این را همه می دانستند) اعتماد به نفس، هوشی که با سرشت حدیث در آمیخته بود و عزم فداکارانه ی او، سرمشق هر انقلابی خواهد بود. در "سرنوشت" هم گوئی اسکندر دیگری بود. ضربه ی اسکندر (و کمیته ی نظامی) اولین اخطار بود. (در این باره، کاظم درکنگره به تفصیل گفت) آنان که امروز از "حرکت بی موقع مجاهدین" شکوه می کنند، زمانی از اسکندر شکوه می کردند که "چرا به موقع حرکت نمی کنند". می گفتند: "اسکندر بریده است". پس اسکندر از کمیته ی نظامی کنار رفت. بازش گردانند؛ خود که مسئولیتی نمی پذیرفتند. می گفتند: "اسکندر حرکت کن. از مجاهدین عقب افتادیم". با کمترین امکانات، بدون برنامه، و بدون توجه به نیازهای آن کمیته ی نظامی دست به کار شد. به چند اقدام نظامی دست زد. آغاز به آموزش نظامی کرد. تا حاشی تحت فشار بود که هر طور شده "می باید عملیاتی را اجرا می کرد". ضربه ی اسکندر (و رفقای همراهش) از همین رو بود. با آنکه منطقه ی عمل را نامناسب تشخیص می دادند، می دانستند که اگر بازگردند، در معرض افترا ("جازدن") خواهند بود. سربازگشت نکردند و مرگ را ترجیح دادند.

* * *

بازگردیم .

انقلابی ، مظهر حقیقت در برابر افتراست . این اما ، تمام مطلب نیست . وی مظهر سازمان انقلابی در برابر همه گروه بندی های ایدئولوژیک و سرکوب گر است ، یعنی مظهر آگاه انقلاب پرولتری و سوسیالیزم . در این راه ، گرچه وزن تمام ارتجاع به روی شانه های سنگینی می کند ، مظهر استمرار کار انقلابی است . این پرچمی است که کلیه انقلابیون ، به دور از هر شائبه ی خرده بورژوازی ، را گرد می آورد . مظهر هماهنگی علم و انقلاب است . نه پیشداوری و نه تنگ نظری ! تنها عده ی قلبی گرد می آیند ، و از آن هاهم عده ای در برابر دشواری راه تاب نمی آورند . اما ، آنان که پایدار می مانند ، تاریخ آینده ، رهائی بشری ، را در کف خود خواهند داشت .

شرط آن ، رها کردن خود از قیود تشکیلات قلبی ، محافل توطئه گر و وراجی ، و سرسپردن به کار جدی است . هیچ شرط دیگری در میان نیست . نه امتیاز و نه حق ویژه ! هم چنان که در انقلاب پرولتری ، پرولتاریا حق ویژه ای مطالبه نمی کند چرا که نه ناحق ویژه بلکه ناحق مطلق بر او اعمال می شود ، در سازماندهی انقلابی تنها حق عبارت است از حق سازمان دهی خود برای انقلاب .

توضیحات

- ۱ - آنچه ارائه می شود ، فقط ترسیمی ناقص است . می باید اسناد این دوره بطر کامل گردآوری و ارائه شوند . از جمله : " چگونه وحدتی ؟ " ، " چه کسانی وحدت را نقض می کنند ؟ " ، " چگونه مبارزه ایدئولوژیک را به جلو سوق دهیم ؟ " ، " وظائف کارگران در انقلاب " ، " طرح برنامه ی عمل انقلابی پرولتاریا " ، . . .
- ۲ - " برله انقلاب " پس از یک دوره مباحثه در کمیته ی نظامی و به مثابه یک جمع بندی به تحریر درآمد .
- ۳ - این نوشته هم ، اکنون ، در دسترس مان نیست .
- ۴ - نوشته ی رفیق حسن جلالی .
- ۵ - این نوشته ، اکنون در دسترس مان نیست .
- ۶ - نوشته ی یکی از اعضای کمیته ی مرکزی (" علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم ")
- ۷ - به شرح آن در موخره پرداخته ایم . ب ، رفقای چاپ و توزیع است .
- ۸ - مانند فدائیان اکثریت : از " خلق " به " ولایت فقیه " .
- ۹ - ما در شرح خود ، از جنبه های امنیتی پرهیز کرده ایم . خود چگونگی ضربه ، اکنون ، دیگر روشن شده است .

۱۰ - آپاراتچی ، آپارات را نه در انقلابیون همانا در اهرم ها و ابزارهای جسمانی تشکیلاتی می بیند .

واحدکارگری برحزب کمونیست ، به معنای اولویت قائل شدن برای خود بخودی به جای آگاهی است . " یعنی ، اگر نویسندگان سطور بالا ، در لابلای حملات ، لغت حزب را نیز مدام تکرار می کردند ، ر . ج . راضی می شد ؟ تمام مباحثات نشریه در ربط با فقدان حزب انقلابی و چگونگی ایجاد آن است در ربط با ضرورت برش از سوسیالیزم خرده بورژوازی و مبارزه با دموکراتیزم خرده بورژوازی . و دقیقاً " ، این است آن مساله ای که داد و فغان همه سانسورست ها را در آورده است . همه می گویند چرا صحبت از ورشکستگی سنتریزم می کنید ، چرا می خواهید محافل ما را کناری گذارید ، چرا سانسورالیزم دموکراتیک را نقض می کنید ، چرا آنارشیت بازی در می آورید ، بیائید با هم مبارزه ایدئولوژیک کنیم ، با هم مشکلات این دوره را حل کنیم ، همه چه شکست خورده است ، ولی این وضع موقتی است ، بیائید همه با هم دور هم جمع شویم و مشکل را بررسی کنیم . و دقیقاً " ، هنگامی که سوسیالیست های انقلابی پاسخ می دهند ، خیر ، حل مساله فقدان رهبری انقلابی مستلزم درهم شکستن این محافل قلبی متکی بر وحدت های قلبی است - فریاد او احزاب بلند می شود ! امیدواریم این مساله ر . ج . نباشد .

" این یک رویداد تصادفی نیست اما ساختن یک سازمان انقلابی باید آغاز شود - این بواسطه اوضاع جدید تاریخی و بواسطه دوران عمل انقلابی پرولتری طلب می شود . اما ، این کار فقط می تواند از فراز رهبران قدیمی ، کسانی که انرژی انقلابی را خفه کرده اند ، از فراز سر حزب قدیمی ، از طریق انهدام آن آغاز شود .

" البته ، بی فرهنگان ضد انقلابی فریاد خواهند زد : آنارشیزم ! " (لنین ، اضمحلال بین الملل دوم - ج ۲۱ ، ص ۲۵۳) .

خلاصه کنیم . برخلاف ر . ج . ، آنچه ما از مطالعه نشریه سوسیالیزم و انقلاب برداشت می کنیم اینست که نشریه ای است سوسیالیستی و در خدمت سازماندهی سراسری گروه بندی نوین سوسیالیزم انقلابی . یعنی ، نشریه ای است که در شرایط مشخص فعلی ، امر ساختن یک سازمان انقلابی سراسری را تدارک می بیند . از طرفی ، خود را بر محدودیت محافل هسته ها مقید نمی سازد ، و از طرف دیگر ، همه گرایش های راکه به سوی سازماندهی گروه بندی طراز جدید (در گفتار و در کردار) جهت گیری کرده اند ، متحد می سازد : " ارگان واحد تبدیل به تجمع ارگانیک می شود . " و در این دوره ، انتقالی ، بولتن بحث سراسری سوسیالیست های انقلابی نیز باید باشد : نباید به انتظار روز فرخنده ای نشست که سرانجام سازمان واحد انقلابی به صورت یک تجمع ارگانیک وارد میدان شود . " این یک رویداد تصادفی نیست . "

ضمیمه: توضیح برخی نکات

این اختلافات نظیر چه هستند؟: از دیدگاه او (یعنی الف. ر.) بحران جنبش کمونیستی بحران رهبری انقلابی است. (به نقل از توکل - لنینیسم یا تروتسکیسم؟) این دو گفتار متفاوّنند. در هیچ نوشته ای از ما گفتاری بصورت اولی پیدا نمی شود زیرا که این یک همانگویی است. نه چیزی گفته میشود، نه رهایی می کند. جنبش کمونیستی و رهبری انقلابی (پرولتاریا) آسایش یک چیزند. در حالیکه از لحاظ ما، بحران عمومی، همانا نظیر دوره انحراف سرمایه داری است (سوسیالیزم یا سرمایه داری؟) و توانائی و ظرفیت واقعی توده ها، برای ادو کردن این امر، که پاسخ خود را در حل بحران تاریخی رهبری پرولتاریا باز می یابد. گفته بودیم: جنبش بحران رهبری پرولتاریا، نظیر انحراف کمونیستی از رهبری پرولتاریا، است. این است که در مقاله ما، «تاریخ و حقیقت انقلاب اجتماعی» ذکر شده است. چرا که در مقاله ما، «تاریخ و حقیقت انقلاب اجتماعی» ذکر شده است. چرا که در مقاله ما، «تاریخ و حقیقت انقلاب اجتماعی» ذکر شده است.

دور میانه ای نزدیک به ۱۹۶۳) نسبت تروتسکیزی یک دوره احمد مصلحتی قرار گرفت. در آن زمان بحران کار لازم نبود. گفته میشود: هنوز برای پاسخ متقابل «فرصت» نیافته ایم. شما باید تصمیم بگیرید. ما همین امروز دست او را رها کردیم. او را رها کردیم. لیکن پذیرش لنین در دوره (بخت) از لحاظ ما فقط یعنی یک شرط بوده است. موانع مختلفی را بگیرد. این موانع موضوعی انقلاب و اختلال آن است. و روشنگری شود. در صورتی که اطلاعیه ۱۳۰۳ آن روش را باز نموده، توضیح و خواننده بودند. پذیرفته شده است. اما در باقی مسائل مورد مشاجره بحثی نبود و همگی از نظر این اختلافات گفتند. نشان دهنده همه که در اصول باید گفت: تا کنون سه نوشته معروفه ذکر شده است: ۱) لنینیسم و تروتسکیسم، ۲) «تقدیر» بزرگوار رهن نسبت و نقدی بر اطلاعیه هفت روزگی، ۳) «با یک نگاه» بنام «معمولاً» که بحث واقع به بحثی در کار نیست. و او و همه کردن حقایق تاریخی حقایق جلوه دادن خود را، لیکن گفتن از حقایق تاریخی بیشتر در مطالبه انقلابی بود. در هر یک از اینها، همه ن سپردند. همه قصد حفظ یک اعتقاد و حقایق را می بینیم. بوسه ای بدها، دروغ می بینیم. از آنکه دیگران بی خبر باشند و تنزل مشاجره به نوعی، انتقام جویی به هویت است. آخرین پرده ای است از بازی و روشنفکران از رهبر پرولتاریا. تا آنجا که از بدست رفته اند. البته (مقاله در اینجا) دفاع از خود نیستند. به مکتب افشرا، سکوت خود را می بینیم. از سکوت جسمانی رفقای ما، شکسته است. مشخصه مبارزات همانا، تنزل سطح آگاهی نظری و وجدی، اخلاقی است. همه وزن آن بی رویی با توده های اقلیت کوچک انقلابی سنگینی میکند. هیچ چیز نباید تا روشن همانند اینها زمینه ای برای تپانی های پنهانی باشد. لیکن در این است (تاریخی انحطاط) نمی یابد. به همان متوسل می شود. ما بر آنچه مقرر شده گردن نهاده ایم. در در باب مسائل مورد مشاجره می باید روشنگری شود. در مقابل آنچه ما دون هر بحثی قرار داریم (تخطئه و افشرا، از جانب ما کمیسور رسیدگی را پیش می کشیم. همه گروه های انقلابی را به شرکت در آن فرا می خوانیم و با وری به بدان وامی گذاریم. از این رو، از کلیه رفقا طلب می کنیم که از پاسخگویی متقابل بپرهیزند. بجزای درگیری در صحنه مجازی به وظایف حقیقی روی کنید و استاد و مدارک خود را بحای آنکه بطور پراکنده نشر دهند برای ارسال به آن کمیسور نگاه دارند. در هر

خرده شورژولانی، قرار گرفتن بوه بنیاد جنبش سینه‌اسنی
 یکبارگی در بیان صورت مفهوم نمی‌یابید. اما در صورت
 این لیکن جوکل بجای این عبارت (ر. م. ب. بین تاریخ و
 تاریخچه) نوشته‌ها و بحران رهبری (بناموی یکبارگی موعیت
 رهبری ها (به هر گونه) را قرار بوشمی دهده مسئله نا زدند
 نگاه وی عیار است از اینکه " این عا. آ. رهبری نیست
 بعد وضع خون چگونگی است و در صحنه عواقب ما علیه گروه‌ها
 تل. چه حد اعتباری در خریدده است. سخنران رهبری (هنگامی
 عارض می‌شود که با اختلافات بدرونی. از منور متعریف می‌کند
 می‌نویسد: " باز هنگامی که تا زمان چوریکهای غذایی خلق
 ایران بدید آمد تنظیم در ا قاطمی. معین که اختلافات
 اندولتوریک سیاسی و تشکیلاتی بعد از حادثه شده اند. و
 سخنران ر. و. و. شده است (تشیخیرم. س. س. و تشکیخیرم. و.)
 تنها در عاظمی معنی یکسانی از نگاه که وحدتی متعارف
 تجدید از بوده. این عا. آ. هم نبود لیکن بنا گروه‌ها در
 گفتار سخنرانی یکبارگی شده است و سخنوی یک تاریخچه
 نمی‌شود: " در این باره سا. ریح حافظه ای توانا در کرد
 حکومتی و عاظمی. مجاهدین اختلافات را فزو نشاند با آنچه
 باور بر آورده بود یکدهی. انعطاف بود. تاثیر آن بر
 تاریخ را ریح توده‌ها. ضرورت منفی (ارتجائی) است.
 تا کار س. س. است. ستوان هم یکدست بود و تا زمانی
 در توانایی یکسر فرو برد. س. س. گروه‌ها که در هیچ
 مطلقاً شاهد سخنران نیتورده اند و معصومان ترانی
 بحران گشتند. منش خرده بورژوا روش ویژه ای را با قضا
 می‌کند. جای ارتباط رنده و تاریخی، قواعد مختص
 خود را ابداع می‌کنند. فاعده‌ی مختص توکل هم عیار است
 است از: " نیز این اختلافات را س. و. و. س. گروه‌ای که
 س. س. یکی از می‌کنند. اختلافات است از کنار زدن
 فعالیت به امر شده. چنان ارتباط زنده‌ی خود را با
 تاریخ حقیقی از دست می‌دهد که اثر و آورده‌ی می‌بیند.
 چنانکه آنچه از لحاظ فاعله‌ی بهترین دوره است از دید
 با دوره " زولانی" و شکوفائی " سازمان است. می
 نویسد: " سازمان دور این اقیانام تبدیل که از خودترین
 نیرومندترین بود. بنام تیوریه (توسیل سازمان) مدل
 گردید بدون این س. س. سازمان به انتهای س. س. در
 روبرو نیست بلکه دوران شکوفائی خود را می‌گذرد
 این دوران شکوفائی جنبش کمونیستی و تمام سایر نهادهای
 ر. م. است (همان) در حین قیام اما سازمان چه
 کرده است آن در قبال جنبش کارگری چه بوده. عظمت
 رهبری آن چه بود. موعی آن نسبت به غمینی چه بود؟
 هنگامی که درها نشریه فایرنگ بدیده می‌آمد حرکت
 تاریخ‌نویس‌های زنده بعد از منطوف به انقلاب و عاظمی
 می‌شد: (اگر چه جای رهبری انقلابی عاظمی یا جی) عاظمی
 نمی‌توانست. لیکن در عمل و زرافه شان تجسم می‌یافت:
 جنبش شورشی ترکمن جنبش خوراهای کارخانها و غیره)
 و تمام مبارزات عمل انقلابی. تشکیلات و تشکیلاتی
 ظاهر می‌شدند. سردلوق سلومن چه کردید؟ او آن عاظمی
 سرورمندی و تیوریه‌س. س. شهرگیری کرده؟ شکوفائی
 در س. س. توکل در دوره منور غلامه س. س. شوریه و عاظمی

اختلافات جدید. این دو اما نمی‌تواند نتایج کار رهبری
 انقلابی باشند. و نه هم تیوریه تیوریه است و هم
 وحدت ظهوری که در حین قیام وضع از این قرار است
 - اگر اختلافات " جدی " را نادیده بگیریم (توکل
 نشان می‌دهد که با تاریخ سازمان هم بی‌خیال است)
 مشکل اختلافات هنوز بر سر استاده بود. مشکل تحکیم
 موقعیت تشکیلاتی خود در می‌آید و هنگامی که هدف آرائی
 تشکیلاتی تمام شد. آرائی نظری ظاهر شد. (حسین
 توکل به تاریخ روسیه عاظمی اعطای خاص دادند و بی‌درستی
 از آن مثل می‌آورد. بدان ملاحظه می‌کنیم تیوریه
 وضع بلشویکی در ماه مارس و در ماه آوریل ۱۹۱۷ چه
 بود. آری شیک در " تیوریه " می‌نویسد: " در دوران س. س.
 یکدست " نر بود. جو کوفی و وحدت نظر به چشم می‌خورد.
 بر او دلایف س. رهبری کارمنوف و ما س. س. موضع واحدی
 داشت. سیاست آن، سوق دادن انقلاب به سمت " جلو "،
 حمایت مشروط از حکومت موقت، و رهایی به وحدت
 با منشی‌ها بود. در باره جنگ امپریالیستی به
 دفاع طلبی " مشروط گروید " و بیانیه حکومت موقت
 را تصدیق کرد. بر او آن را " سازش آگاهانه " ای
 خواند. ما بین گرایشها و نیروهای مختلفی که به
 شورا نماینده فرستاده اند. در سوم آوریل، لیکن
 به پیروگر آمد. خطاب به سربازان و کارگرانی که
 به استقبال آمده بودند، می‌گفت: " رفقا، سربازان،
 ملوانان، کارگران عزیز! معشوقم از اینکه پیروزی
 انقلاب روسیه را به شما تبریک بگویم. و به شما پیش
 قراولان ارتش بین المللی طبقه کارگر سلام دهم.
 آن ساعت دور نیست که مردم باشاره رفیقمان کارلیب
 کشت، سلاحهای خود را بر علیه استثمارگران سرمایه -
 دارشان بچرخانند. ... انقلاب روسیه که بدست شما به
 ثمر رسیده، فصل جدیدی در تاریخ گشوده است.
 زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی! شکاف در میان
 بلشویکی رخ نمود. و " حاد " در گفتار است.
 بلشویکی، لیکن می‌گفت: " حتی بلشویکیا به حکومت
 اعتماد نشان می‌دهند؟ مگر آنکه گردو غبار انقلاب
 آنان را کور کرده باشد و گرنه چنین اعتقادی را
 نمی‌توان توجیه کرد. این اعتماد به معنای متری
 سوسیالیزم است. اگر موضع شما از این قرار باشد،
 راهبائی ما از یکدیگر جداست. من ترجیح می‌دهم که در
 اقلیت بمانم. در باره پراودا می‌گفت: " پراودا
 از حکومت می‌خواهد که دست از سودای جهان خواری بر-
 دارد. چنین خواستی از حکومت سرمایه دارها داشتن
 بی‌عقلی و مسخره بازی صرف است. " راستولنیکوف
 می‌گفت: " لیکن تاکتیکی را که گروه‌های حاکم در
 حزب و تکو توکی از رفقا پیش از بازگشت او دنبال
 می‌کردند با قاطعیت تمام به باحمله گرفت. بر مسئولیت
 ترین کارگران حزب در آن اجتماع حضور داشتند. اما
 برای آنان نیز کلمات ایلیچ در حکم وحی و تنزیل بود.
 سخنان لیکن ما بین خط منی پیروز و خط منی امروز
 روحانه از بیگان خوری ساخت. نه روحانه روسیگان،

همانا نطفه اختلافات سراسر دوران ما بعد خود . در سپتامبر بر سر قیام و بعد بر سر صلح و بعد در بین الملل . آیا توکل به " شکوفائی " روزهای سراسر غبطه نمی خورد ؟)

توکل بحران را چونان اشباع تولید اختلافات مینگرد که نرخ اعتبار رهبران را تنزل داده باشد . بدین سان بحران ویژه خود را بحران عمومی می انگارد و رسالت تاریخی را در رونق ویژه خود خلاصه میکند . مسئله هنگامی مطرح می شود که به صورت مسئله ویژه وی در آید و آنرا بصورت مسئله عمومی گره تاریخی نشان می دهد . سر آغاز آن پیشداوری است و راه حل خود را هم از طریق پیشداوری می یابد . این تنگ نظری مشخصه روشنفکر خرده بورژواست . چه دربینش و چه در روش به سر می یستند و حقایق را وارونه می بینند .

توکل فراتر می رود . مقاصد ویژه اش ، بر آن ش میدارد که به وارونه کردن (جعل) واقعیت بپردازد . صداقت ، ظاهر خرده بورژوا ، را بخراش تا تقلب را ببینی . آنجا که به توضیح مشی سیاسی خود می پردازد ، از آن رو که تناقض آنرا با مشی تاریخی پرولتاریا پنهان کند . وی به استدلال چندان نیاز ندارد که به سوگند به لنینیزم . (اتفاقا ، خدا سازی که توکل به جستجوی رد پای آن در میان ما پرداخته ، به همین معناست .) مینویسد : " رفیق الف . ر . که هیچ گونه اعتقادی به پیروزی قطعی انقلاب و سوق دادن آن به جلو ندارد و تنها میخواهد از تنفس دوره قانونی استفاده کند ، در این مورد هم هیچ گونه وظیفه ای برای پرو - لتاریا قائل نیست " (لنینیزم یا تروتسکیسم ؟) به بیان خلف ، مشی خود را باز نموده است .

به دشواری می توان از غایت ویژه وی که همانا رونق وضع خود است ، به پیروزی قطعی انقلاب راه برد . برعکس همواره در آن لحظات تاریخی که انقلاب به درون آگاهی توده های زنده رسوخ می کند ، این غایت در بخارات لیبرال - دموکراسی تحلیل می رود . تنها در شرایط عدم تعیین تناسب نیروها ، شاید ، رضایت خاطر گاذبی ایجاد می کند . بی شک ، پیروزی قطعی ، همانا پیروزی یک طبقه اجتماعی است که خود را بصورت طبقه حاکم سازمان میدهد و دیکتاتوری اکثریت استعمار شدگان را برپا میکند . فعلیت انقلاب ، هنوز ، پیروزی آنرا در این یا آن هنگام تضمین نمی کند و نه هنوز قرار گرفتن توده ها بر بنیاد انقلابی . گوئی ، جبر شرایط می باید چونان نیروئی خارج از اراده توده ها انقلاب را به آنان تحمیل کند . مسائل عینی نهفته در تناقضات اجتماعی می باید چنان نیرومند باشند که راه خود را به درون آگاهی آنان باز کنند ، این آگاهی را دگرگون سازند و تناسب جدیدی از نیروهای انسانی پدید آورند . از سوی دیگر ، اراده پنهانی که گوئی تسمه هدایت انقلاب است می باید حاصل عمل و

اتحاد مستقیم توده ها را برای پیروزی بکار گیرد ، جهت دهد و اجتناب ناپذیر سازد . مسئله رهبری انقلابی بدین سان از سر نوشت انقلاب تفکیک ناپذیر است این موضوع مورد جدل کنگره هم بود . (نقل قول ها از خلاصه یاد داشت های کنگره) :

در کنگره گفتیم : " چشم انداز تحولات سیاسی به حل یک مسئله بستگی دارد . آیا بحران رهبری انقلابی پرولتاریا حل خواهد شد یا نه ؟ رفقائی پاسخ منفی را پیش فرض خود گرفتند . در این صورت ما از پیش به شکست گردن می نهیم . اگر می پذیریم که دوران کنونی یک دوران انقلابی است ، پس آنچه در دستور قرار می گیرد ، پیروزی قطعی انقلاب است . در این میان دو گرایش و دو تاکتیک بروز می کند : پیروزی قطعی انقلاب و تاکتیک انقلاب ناقص . انقلاب ناقص ، انقلابی است نیمه کاره ، تحت ائتلاف با خرده بورژوازی ، تحت برنامه خرده بورژوازی و حکومتی که بر سرکار می آید ، یک حکومت ائتلافی و ماهیتا " بورژوازی است . این ائتلاف راه را برای پیروزی بورژوازی بزرگ هموار خواهد کرد . از لحاظ تاریخی ، هر انقلاب ناقصی با ضدا انقلاب کامل تکمیل شده است . در حالی که پرولتاریای (انقلابی) می باید سیاست ویژه خود را پیش ببرد ، یعنی پیروزی قطعی . نقشه معین فعالیت عبارت است از سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی و جهت گیری به سمت قیام مسلحانه عمومی . "

توکل ، از این سیاست چگونه به آن نتیجه میرسد ؟ کل مباحثه بر سر این بود که چون غایت ویژه خود را مافوق هر مصلحتی قرار میدادند ، بنام ضعف پرولتاریا و بخاطر خطر انفراد پرولتاریا می خواستند راهی به " شورای ملی مقاومت " پیدا کنند . به گفتار خود آنان رجوع کنیم : " ما به قطعیت انقلاب معتقد هستیم ، اما در یک پروسه " قطعیت انقلاب را گویا پیروزی قطعی می انگارند . آن یک بیان گر به پایان رسیدن امکانات تاریخی رژیم اجتماعی است . و این مظهر سرنگونی عملی آن است " رفیق کاظم سؤال کرد : چگونه به انقلاب اعتقاد دارید ؟ به رفیق کاظم توضیح میدهم که تو دیدت همان قطعیت انقلاب است که رفیق الف . ر . هم مطرح می کند . آره من به آن در حال حاضر اعتقاد ندارم . تداوم انقلاب یعنی چه ؟ یعنی کمک به این روند مناسبات نیروهای طبقاتی در راستائی که حرکت کرده و دارد به جلو می رود و جهت دادن و تقویت کردن این راستای مبارزه طبقاتی موجود . اسم این را ادامه انقلاب می گذاریم نه به اصطلاح خود انقلاب یا قطعیت انقلاب . " سیاست طبقاتی معین ، لنگ لنگان از پس راستای مبارزه طبقاتی خواهد آمد .

اول ، خود را در این راستا تقویت کنیم ، آنگاه به نتیجه نهائی ، همزونی بپردازیم . توکل می گفت : " الف . ر . اول به ما یگوید چگونه باید انقلاب را به جلو سوق داد و بعد به طور مشخص ما پاسخ بدهد که انقلاب را چگونه باید به نتیجه نهائی و سرانجام

قطعی رساند. " پس فعلا" سوق دادن انقلاب به جلومطرح است. کدام انقلاب؟ انقلاب، تخاصم طبقاتی رادرمحنه سیاسی، در مقیاس توده‌ای و با روش غیر " قانونی" باز می‌آفریند. تنها خرده بورژوازی " دمکرات" قادر است، منافع متخاصم را نبیند. در انقلاب گذشته چه کسانی آن را نادیده گرفته‌اند؟ طبقات حاکم هرگز. سازمان، اما گرفتار باور " سوق دادن به جلو" خود بود. " سر انجام قطعی" به آینده موکول می‌شود. برگزاری مجالس برای اطمینان دادن به نیروی هوادار خود و اعمال فشار خیر خواهانه. نتیجه، نه‌سالی را باید در همین سیاست جستجو کرد. بنا بر این تجربه در کنگره گفتیم: " گرایشاتی که با ورود زورمند طبقه کارگر به عرصه مبارزه طبقاتی مخالفند، کسانی که با شیوه انقلابی طبقه کارگر یعنی اعتصاب عمومی سیاسی، تظاهرات سیاسی توده‌ای، حول شعارهای صریح، روشن و قاطع مخالفت می‌کنند، صرفا " بی‌ایمانی خود را به طبقه انقلابی جامعه عیان می‌کنند. صفت مشخصه سازمانهای بورژوازی و خرده بورژوازی این است که می‌کوشند جلوی عمل مستقل، متحد و مستقیم زحمتکشان به ویژه طبقه کارگر را بگیرند. زیرا زمانی که کارگران، با سازمانهای رزمنده خود بمیان بیایند، آنچه در معرض خطر قرار می‌گیرد، منافع شرکت‌های چند ملیتی و نظام استعمارگر و چپاولگر است. از این رو کارگران آگاه به هر گونه برنامه رفورمیستی، که نهایتا " هدفی جز تحکیم همین نظام طبقاتی ندارد، قاطعانه دست‌رد می‌نهند. تجربه تلخ سه سال گذشته نباید تکرار شود. پیش از این سرمایه‌داران در پشت سر شخصیت‌های مذهبی و روحانی پنهان شدند و بار دیگر در پشت سر نمایندگان آبرومندشان خواهند آمد. طبقه کارگر باید پشت سر سازمانهای سراسری خود و نمایندگان کنگره، سراسری‌اش متحد شود و عمل کند. این یگانه راه پیروزی قطعی انقلاب است."

توکل از یگانه راه پیروزی قطعی روی بر می‌تابد: این خرده بورژوازی (شورای ملی مقاومت) را می‌رماند. طبقه کارگر ضعیف است. هژمونی را باید به پروسه محول کرد. اول باید سوق دادن انقلاب به جلو را مطرح کرد.

باز گفتیم: " دو تاکتیک وجود دارد. تاکتیک اول پیروزی قطعی انقلاب در دوره کنونی مطرح نیست. یعنی دوران انقلاب ناقص در برابر ما قرار دارد. در یک دوره ما با یک سازمان خرده بورژوازی اتحاد می‌کنیم تا بعد در دوره جدید، شرایط هژمونی فراهم شود و در آن زمان می‌توانیم از مسئله هژمونی صحبت کنیم. تاکتیک دیگر: ما بر اساس پیروزی قطعی انقلاب، نقشه و سمتان را تعیین می‌کنیم. سازش‌های نیم بند، شاید به پیروزی‌های نیم بند برسد. اما نتیجه نهائی آن شکست کامل است. این حقیقت تاریخ است. سازماندهی مبارزه نه بر اساس پیروزی‌های نیم بند، نه بر اساس انقلاب ناقص، بلکه بر اساس پیروزی قطعی. آیا

این بدان معنی است که امروز یا فردا انقلاب قطعا" پیروز خواهد شد؟ پیروزی قطعی مستلزم کشیده شدن اکثریت مردم از ورطه انفعال سیاسی و تشکیل دولت به شیوه خاص خودشان است. یعنی تا زمانی که دینا- میک جنبش انقلابی به اشکال عالیتر مبارزه تکامل پیدا نکند و تا زمانی که مداخله آگاهانه و با نقشه در مبارزه‌ی طبقاتی و یاجنبش توده‌ای نشود، نه امروز، نه فردا و نه دهها سال دیگر هم انقلاب قطعا" پیروز نخواهد شد."

بدین سان در اختلافات ابهامی نبوده است. روشن است چه کسانی به " دوره تنفس قانونی" (انقلاب ناقص) روی کرده‌اند. پروسه را جایگزین نقشه کرده‌اند و وظائف کارگران را با برنامه خرده بورژوازی " همخوان" کرده‌اند. پس ادعای توکل چه میشود؟ می‌گوید که: نه به پیروزی قطعی اعتقاد داریم و نه هیچگونه وظیفه‌ای برای پرولتاریا قائلیم. در این صورت، آیا به موضع توکل گرویده‌ایم؟ نه، توکل دستخوش ابهام شده است: " ما برای پیروزی قطعی مبارزه می‌کنیم و توده‌های کارگر را به این مبارزه فرا می‌خوانیم. نقشه معین فعالیت. " سازماندهی کارگران در کمیته‌های مخفی اعتصاب به منظور برپایی یک اعتصاب عمومی سیاسی بصورت وظیفه عمده این ایام در می‌آید. " (لنینیسم یا تروتسکیسم؟). شمشیر بازی که شمشیر حریف را می‌رباید، دیگر خلع سلاحش کرده است. توکل هم می‌پندارد وقتی موضع ما راروده، فاقد موضع خواهیم شد. این بازی است که تنهادر مغز وی انجام شده است. باید ما به ازای خارجی‌اش را نشان دهد. چه کنیم که با الهام پیامرانه بیگانه-ایم. برای یاد آوری منشاء الهام قدری به عقب برگردیم. قریب دوازده ماه پیش " وظائف کارگران در انقلاب" از جانب ما نوشته شد. که می‌پرداخت به ضرورت برنامه انقلابی - ضرورت سرنگونی انقلابی - شیوه مبارزه: اعتصاب عمومی سیاسی - ابزار مبارزه: حکومت کارگران و دهقانان - وظائف انقلاب: استقرار کنترل کارگری، حق ملیتها در تعیین سرنوشت خود، ملی کردن زمین، و غیره. با آنکه این برنامه عمل با یگانگی شد، به نحو غیر مستقیم اثرات خود را بر جا نهاد. چه بصورت رونویسی از آن که حالت الهام بخود گرفته است و چه بصورت توضیح مداوم آن از جانب ما. اکنون کمتر کسی با آن موضوعات نا آشنا است. توکل به وجهه نظری روی کرده است که علیه آن هیاهو بر پا کرده است. آیا باید شاهد رویکرد او به جنبش سیاسی کارگری و قطع نظر و عمل از دموکراسی خرده بورژوازی بود؟ آیا به سازماندهی خود برای انقلاب روی کرده است؟ اگر چنین باشد، غنیمت فعالیت بی وقفه انقلابی را نمی‌توان بخاطر الهام یا هیاهو تخطئه کرد. دریغا، که خلع سلاح کردن مخالفین را برگزیده است. ورنه در آنچه میگفت تامل میکرد. آیا وجهه نظر الهامی‌اش را جذب کرده است و از محتوای

آنچه میگویند یا خبر است؟ پیشداوری نباید کرد. ما برای پیروزی قطعی مبارزه می‌کنیم و دوره های کارگر را به این مبارزه فرا می‌خوانیم. توکل پیروزی قطعی را غایت و ویژه خود کرده است و کارگران را بدانند و میخوانند. حال آنکه پیروزی قطعی همان پیروزی بوده کارگران است. وظیفه ما آماده کردن ذهن خود را همین پایه است. "اعتصاب عمومی سیاسی بصورت وظیفه عمده این ایام در نظر می‌آید". وظیفه فوری و عمده ایام سرنگونی انقلابی هیئت حاکم است. اعتصاب عمومی بهای و ویژه طیفه کارگران در این جهت است. همچون وظیفه طبقاتی سیاسی که کلیه اعمال، نظاهرات سیاسی و بار بار در راه غیره را از وحدت می‌بخشد. در خود عمل و علت آن برای ظاهر می‌باشد. سازمان ندهی کارگر که پیروزی را در کمیته های مخفی از اعتصاب در تنها در اوضاع انقلابی که بوده کارگران را بیکدیگر متصل از خود نشان می‌دهند. می‌توان به این گونه سازمان ندهی پیروخت را که اکنون در کمیته های اعتصابی عمل در آنها توسط پیشگام کارگری می‌توان پیروزی کرد. "براستی آیا آنکه به فعالیت حقیقی روی می‌کنند، بدین گونه پیچیده قلم می‌فرساید؟ توکل هنوز ما را متنبی میکند. "الف" در گفته است: یکایک حکومت لیبرال دور کرد تا باید از پیروزی مردم نیستند این حکومت خائنان و ضد انقلابیان است. باید سرنگونی کرد. این مسلمانان را چه می‌کند؟ توکل نتیجه می‌گیرد که این سیاست معطوف به قدرت لیبرال دیکراسی است و برای یک دوره تنفس قانونی می‌چند. برای آنکه موضوع بحث را دانسته است، با در آن اندکی تأمل کند، این مغلطه ای عیان است. کدام تاکتیک معطوف به لیبرال دیکراسی است؟ انقلاب ناقص، چه کسانی به دفاع از آن پرداخته اند؟ سرخست ناقص، چه کسانی به دفاع از آن پرداخته اند؟ آیا تر از همه خود توکل. آیا این تذکر لازم بود؟ سیاست ما چیست؟ سرنگونی انقلابی هیات حاکم و استقرار حکومت کارگران و دهقانان. آن گفتار به چه معنات؟ روش انقلاب پرولتری نسبت به حکومت انقلابی، همین است. حکومتی است که توکل برای "سوق دادن انقلاب به جلو" طلب می‌کند. گفتیم که گذار حکومتیان به چاره سرنگونی نش می‌کنیم. راز آن گذار همین است. (توکل که به تاریخ روسیه علاقه دارد می‌باید بداند که شیوکار پلشویکها در ژوئیه ۱۹۱۷ چه بود: گذار از راهاروشویکها قدرت را به تنهایی بدست می‌گیرند. ما به این اندازه مردم را خائنان نبودند که اختیار ژوئیه را در وجود گنجان انقلاب بلشویکی حکومت آنان را سرنگون کرد. آیا بلشویکها از انقلاب پرولتری روی بر تافتند بودند و یا به جهت تاکنک بحث به پروسه رجعت کردند؟ آنچه را که کارگر و اپوزومی به یادگی در می‌یافتند، توکل هرگز نیز نخواهد فهمیدند. "عشق من به توکل؟ شما هم به توکل از استدلال بیزار است. می نویسد: "توکل از ما و برای چه به سطح خاوم سوژواری بزرگ می‌کنند؟ مبارزه در جهت مردم شکست انقلاب و برقراری حکومت لیبرال دیکراسی و طبع دیکراسی را پسوی پرولتاریا را

خیانت می‌داند و حتما باقی مانده این اختلاف و برقراری حکومت لیبرال دیکراسی و دوره تنفس قانونی بعد از سرنگونی در پیروزی قطعی انقلابی" (انجمن به از توکل می‌کنیم؟) در دو عبارت به تحریف تقلب شده است. ساخته شده با الفاظ و عبارات غریبه و نامفهوم. "ما به توکل از استدلال بیزار است. می نویسد: "توکل از ما و برای چه به سطح خاوم سوژواری بزرگ می‌کنند؟" این عبارت به معنی "توکل به خط و خطی متشویکی اوفیق الفی" اشاره می‌کند. به معنی "توکل" از این عبارت تا ناخواسته در دیگر سوژه از انقلاب پرولتری در دیکراسی است. این انقلاب را از چشم انداز مناجل تاریخی می‌نگریستند. لیکن خود قویا نمی‌مراجل تاریخی شده اند. انقلاب پرولتری را آنرا دوری و ضعف گران خرده پیروزی بدل کرده است. که مابین انقلاب اجتماعی و دیکراسی اجتماعی است. اما بین این انقلاب اجتماعی و دیکراسی اجتماعی با همین سوژواری می‌تواند می‌کنند. در کارهای ما هتگی چیزی در ثابت شفاف. ما بین وظیفه کارگر و پیروزی خرده پیروزی می‌گراید، که حکومت انقلابی منطبق بر آن است. "توکل چگونه علم این مشی مبارزه می‌کنند؟ مشکل در لیبرال دیکراسی و اختلاف با بران خرده پیروزی خرده پیروزی در مبارزه علیه سوژواری خواهان آن است که خود به موقعیت سوژواری دست بیاید. توکل در مبارزه علیه بلشویزم چه می‌کند؟ "توکل مبارزه علیه برای توکل مجاهدین همانا خرده پیروزی است. خود را هم پرولتاریا قلمداد می‌کند. میان اینها همانگی چیزی، اختلاف لازم است. در کارگر می‌گفتند: "مجاهدین" خرده پیروزی است، پس بنا بر این، این را بکنانید و بیاوریدش. یا "وظیفه ما چیست؟ وظیفه ما این است که با توجه به وضعیت کنونی، با توجه به وضعیت سیاسی موجود، با توجه به اینکه مجاهدین یک نیروی پایداری بوده ای در جامعه، ما بخواهیم آنها را بشکست و بیاوریم به سمین سوق دادن انقلاب به جلو. یا "محیت در مورد اینکه بزرگوارین تمام نیروها را بخودش ملحق کند، در خودش هم بیشتر باشد. چیزی هست که هرکس آنرا بداند نمی‌کند. ما بطور واقعی در وضعیت سیاسی موجود چه باید کرد؟ چگونه باید انقلاب را به جلو سوق داد؟" انزوی خود را پرولتاریا بیاورد. جو "سوژواری طی عقاید" (بخصوص) احسان می‌کند. چرا که فعلا "سوق دادن" مطرح است. اصل همانگی چیزی منافع طبقاتی (که دورا "بلاتفرس" مشترک بصورت هم خوانی بل پرولتاریا مجاهدین می‌باشد. (۱۰) ایجاب می‌کند که حکومت انقلابی (موقت) بسازد. یا شود (بصورت شکاف در سوژه تغییر سازمان) "منظور سوژه پیروزی قطعی" (حکومت انقلابی) "شخصیات" می‌کنند. "حکومتی که اکثریت طبقاتی را شامل آن است" و "مقتضای بلتی مغلطه است. مقصود یافته و وظیفه منافع توکل را تقلب ناممکن است. (احزاف بلتی منصفی) (با است) و "تولود هتگی کارگر را به این مبارزه نظما می‌خوانیم. "توده کارگران بنیشتا به رابطه از طریق شکل‌دهی با ژوئیه روحی و نفسی می‌باشد.

بلشویزم در ذهن وارث خود به چه چیزی تبدیل شده است .

در کنگره میگفتیم : " دیالکتیک مبارزه طبقاتی چنان است که پرولتاریا با جهت گیری بسمت پیروزی قطعی انقلاب ، شکاف ما بین خرده بورژوازی و سران را به حد اکثر می رساند . این نخستین قدم است . آنگاه با تسخیر قدرت حاکم به رفع مبرمترین نیازهای اقتصادی آنان به شیوه ای انقلابی می پردازد . عکس این قضیه استثنائی نادر در تاریخ است . به جای این اکنون جلب شدن به خرده بورژوازی از طریق سازش طبقاتی مطرح شده است . همان بند و بست با سران خرده بورژوا ، برای ادای دین به بورژوازی کافی است . پس اینان اند که در واقع خرده بورژوازی را نادیده می گیرند . خرده - بورژوازی را پرولتاریا می باید متحد کند . این کار را پرولتاریا از طریق توسعه انقلاب و تسخیر قدرت حاکم انجام می دهد . و گرنه توده ای مردم طعمه اعتماد به بورژوازی خواهند شد . سران خرده بورژوا باید اعتماد به بورژوازی را به مردم بیاموزند ، پرولتا - ریا باید بی اعتمادی به آنان را به مردم بیاموزد . تاکتیک پرولتاری عبارت است از بیرون کشاندن مردم از لجهی فریب و سازشکاری و ملتفت ساختن آنان نسبت به اراده متحد و مستقیم خودشان . پرولتاریسای انقلابی دقیقا " آن نیروئی است که می باید در این راه پیشقدم شود " .

حال کدام مشی منشویکی است ؟ (توکل از ما می خواهد که به تاریخ چین هم رجوع کنیم . باشد . در چین هم ، اتفاقا " به رد پای ائتلاف بر می خوریم . آنجا هم خطر انزوای پرولتاریا را هشدار می دهند . و باری ، قضیه " شکاف انداختن " مطرح می شود . در نوامبر ۱۹۲۲ ، در سخنرانی خود در بین الملل ، لیو - جن چینگ میگفت : " اگر ما به حزب گومین دان ملحق نشویم منزوی خواهیم ماند . اما اگر به حزب مذکور پیوندیم از این راه میتوانیم مردم را گرد خود جمع کنیم و در گومین دان شکاف پدید آوریم " . چن دو - سیو ، پس از مقاومتی کوتاه ، به این سیاست گروید و در سومین کنگره ملی حزب در کانتون در ۱۹۲۳ از آن دفاع کرد . مائوتسه دون هم متقاعد شد . جبهه ، به کوشش بورودین پا گرفت . در حالی که از دشمنی نسبت به کمونیستها اندکی کاسته نشد . تا آنکه در سال ۱۹۲۶ چیان کایشک آغاز به حمله ای همه جانبه علیه آنان کرد . کودتای داخلی . بوخارین در پسرارودا ، هنوز می نوشت : " کناره گیری کمونیستها از گومین دان یعنی از دست دادن تماس با مردم و تسلیم پسرچم انقلاب به طبقه بورژوازی چین " . چن دوسیو ، اما خواهان طرد سیاست وحدت داخلی شد . مائوتسه دون به سیاست وحدت داخلی اندکی بدگمان بود . کنگره پنجم حزب ، اما ، به همان سیاست روی کرد . پنجم آوریل ۱۹۲۷ استالین در سخنرانی مشهور خود گفت : " دست راستی ها روابطی با ژنرالهای مارشال چانگ -

تسولین دارند و خوب می دانند که چگونه آنها را متقاعد کنند تا باروبنه خود را بدون وارد آوردن ضربه ای ، به سوی انقلاب سرازیر کنند . و باز همین ها هستند که با بازرگانان ثروتمند رابطه دارند و میتوانند از آنها پول بگیرند . بنا براین باید از آنها تا آخرین لحظه بهره برداری کرد ، و به مانند لیمو همه شیره ی شان را کشید و بدور انداخت " هفته بعد ، دست راستی ها ، و قوای چیان کایشک ، گارد کارگری را به گلوله بست . تا قتل عام شانگهای هم راه درازی نبود . کمینترن اعلام میکرد : " در گومین دان بمانید و برای دگرگونی و تحول آن بصورت یک سازمان توده ای واقعی بکوشید . " در گومین دان ماندند و بمانند لیمو شیره ی شان کشیده میشد . لیوچی هسون ، احساسات حزب را بدین گونه ترسیم می کرد : " پس ما چه ؟ دچار یک سرگردانی شده ایم . از یک طرف ، مجبور به نبرد با نیروهای فئودال و متنفذین محلی و طبقه متوسط فاسد و بورژوا هستیم . و از طرف دیگر ، باید با گومین - دان که نماینده آنهاست همکاری کنیم . ما ناچار از دوستی و سازش با بازرگانان ، فئودالیسم ، مالکان و سرمایه داران ناچاریم کارگران و دهقانان را از حل مشکلات شان بدست خود بازداریم . به آنها بگوئیم که منتظر دستور سرفرماندهی گومین دان باشند . ولی انتظار همچون انتظار زلال شدن آب رودخانه زرد پایانی ندارد " . ترور سفید در ژوئیه ۱۹۲۷ ، غیر قانونی شدن حزب ، دستگیری کارگران ، پاکسازی مناطق ، و خلع سلاح عمومی - انتظار را به دلسردی بدل کردند . رهبری حزب دستور داد که سلاحها را در خاک دفن کنند . بوخارین می گفت : " آیا پنهان کردن اسلحه ، نپذیرفتن جنگ و در نتیجه خلع سلاح نشدن بهتر نبود ؟ " مرحله ی ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ بدین صورت سپری شد . در اکتبر ۱۹۳۹ مائوتسه دون بدرستی گفت : " در واپسین دوره این مرحله ، درست در نقطه بحرانی اش آنان که موقعیتهای خاصی در کادر رهبری حزب در دست داشتند ، اما از رهبری آن برای حفظ پیروزی های انقلاب ناتوان بودند فریفته بورژوازی شده و انقلاب را به شکست کشاندند . " تجربه چین ، خادم بورژوازی را به رای العین میگذارد .

منشویزم نمی تواند بوسیله تاریخ تبری جوید . تاریخ آن . با بحران تاریخی رهبری پرولتاریا عجین است . مسئله این است .

نهم خرداد ۱۳۶۱

الف . ر